

روز برگشتند به استانداری و جلسه در استانداری بود. تیمسار پاکروان اظهار کردند که ما در اینجا چند مسئله داریم که شما باید خیلی توجه بکنید و کمک بکنید بهش. یکی اینکه در مرز ایران و عراق هیچ نوع مارکرهای وجود ندارد که نشان بدهد مرز صحیح ایران و عراق کجاست و این باعث میشود در زمستان که رودخانه فرات دجله فرات و همینطور درهای پائین شط العرب به اصطلاح آبش میآید بالا یک منطقه بسیار وسیعی از آنجا تمام زیرآب میرود و طوری است که در چهارماه سال اگر در این فاصله عراقي ها ۶۰ کیلومتر در خاک ایران تجاوز بکنند و یک آثار ساختمانهای درست بکنند دولت ایران هیچ اطلاع پیدا نخواهد کرد از این وقتی که آب میرود پائین آنجا میشود مرز عراقیها و این برای ما خیلی وضع ناجوری است. علاوه بر این در آنجا هیچ پاسگاه ژاندارمری در تمام قسمت غرب خوزستان نیست یک پاسگاه در نزدیک موسیان هست یکی در جنوب در حدود شلمچه. در این فاصله هیچ چیز دیگری نیست و کسی اصلاً در آنجا هیچ مأمور امنیتی رفت و آمد حفاظتی وجود ندارد و گفتند که من دارم میروم و این را بعرض اعلیحضرت میرسانم و باید حتماً یک کاری بشود شما که در تهران آمدید با من تماس بگیرید. ضمناً گفته میشود در آنجا تمام کسانی که در آن منطقه هستند همه عرب زبان اند و باید یک فکری هم برای این کرد. تیمسار پاکروان که رفتند من بلافاصله یک هیئتی را از کسانی که در سازمان آب و برق خوزستان داشتیم از آمار اینها اطلاع داشتند با کمک دستگاه آقای ایرج ایمن که در تهران مرکز بررسیهای اجتماعی بود با ایشان تماس گرفتم و یکنفر فرستادند طرحی را تهیه کردند برای بررسی وضع اجتماعی در غرب خوزستان در مرز عراق. این کار شروع شد به تهران که آدم تیمسار پاکروان تماس گرفتم گفتند که بله، به عرض اعلیحضرت رسیده دستور فرمودند که سازمان برنامه ۲۰ میلیون تومان برای این کار اختصاص بدهند که بلافاصله مقدمات کشیدن جاده درست بشود. این جاده طولش در حدود ۲۰۰ کیلومتر بود. و بنده با آقای مهندس اصفياء صحبت کردم از ایشان خواهش کردم که از مقررات سازمان برنامه استفاده بشود و خودشان هم دو تا مؤسسه را معرفی بکنند که ما زود بتوانیم که تا فصل باران شروع نشده قبل از باران این ۲۰۰ کیلومتر راه ساخته بشود. دو مؤسسه معرفی کردند که هر دونفرشان بسیار خوب کار کردند با ارزانترین قیمت این کار را تمام کردند. یک مؤسسه اش شرکت ملی ساختمان بود مال آقای حمید قدیمی. یک مؤسسه دیگر هم الان اسمش یادم نمیآید کس دیگری بود. حمید قدیمی را یادم میآید برای اینکه امریکا درس خوانده بود آشنا بودم باهاش. اینها براساس قیمتنهایی که سازمان برنامه در آن منطقه برقرار کرده بود کاربریشان واگذار شد و در ظرف تقریباً دو ماه، دو ماه و نیم با یک سرعت بی نظیری این ۲۰۰ کیلومتر راه را اینها ساختند، یعنی طوری شد که هم راه ساخته شد هم ۱۵ پاسگاه ژاندارمری ساخته شد.

سؤال : در دوماه و نیم.

آقای انصاری : در دوماه و نیم سه ماه، قبل از شروع باران. بله تقریباً دوماه و نیم سه ماه، بیشتر طول نکشید اینطور که خاطرم هست اینها شب و روز کار می‌کردند و چند بار که در آنجا بازدید می‌کردم این مهندسین شان با یک فداکاری حقیقتاً در آن شرایطی که هیچ چیز پیدا نمی‌شد اینها این کار را انجام دادند و خوشبختانه پاسگاه که ساخته شد همه متوجه شدند که چه کاری آنجا کسری بوده و هر روز دیگر در این مرز جیپ‌های ژاندارمری هر یک ساعت بین پاسگاهها حرکت می‌کرد و دیگر دستگاهها تاکی واکی گذاشته بودند، خلاصه آن مرز ایران در آنجا مستقر شد. این خدمت را حقیقتاً تیمسار پاکروان کرد و سایر آن افرادی که توی این کار دست اندر کار بودند. یک موضوع قابل توجه در آن موقع این است که تقسیم آب است در شهرهای خوزستان اغلب فکر می‌کنند که خوب رودخانه کارون که در آنجا رودخانه پرآبی می‌رود باید مسئله آب وجود نداشته باشد. درحالی که در این شهرها آبرسانی یک مسئله خیلی اساسی بود چون در اینجا هیچ تصفیه خانه آب وجود نداشت بعضی شرکتهای محلی یک تلمبه‌هائی روی این رودخانه گذاشته بودند و آب خام را لوله کشی کرده بودند با لوله‌های کهنه‌ای که از شرکت نفت می‌خریدند سرهم می‌کردند و به خانه‌ها یک شیر آب میدادند. اغلب در موقعی که سیل جاری می‌شد در آنجا هرسال چندین بار سیل می‌آمد این لشهای حیوانات که در تمام این مسیر رودخانه توی آب ریخته می‌شد و این آب را آلوده می‌کرد خواهی نخواهی می‌آمد و وارد این لوله‌ها می‌شد و به خانه‌ها میرفت. نحوه آب خوراکی مردم این بود یک چیزهایی داشتند تغارهای بزرگی داشتند که بهش می‌گفتند خبه یک حبه بزرگ بود و یک تغار کوچک به اسم حوانه آب را توی آن بزرگی می‌ریختند و از آن زیر چکه چکه توی تغار کوچک آن زیر آب جمع می‌شد و آنرا می‌خوردند. این در شهرهای خوزستان نحوه خوردن آب بود. فقط نقاطی که شرکت نفت تأسیساتی داشت آنها یک شبکه آب اختصاصی خودشان داشتند که باید به خانه‌های شرکت نفت آب می‌دادند. شرکت نفت البته کارخانه یخ هم داشت که این یکی از امتیازاتی بود اگر موافقت می‌کردند یک قالب یخ به رکسی بدھند آن آدم در آن منطقه خیلی وضعیت بهتر از دیگران بود که توانسته یک قالب یخ از شرکت نفت بگیرد. کارخانه یخ سازی هم وجود نداشت آنجا. سازمان برنامه برای این شهرها طرح‌های آبرسانی از زمان آقای ابتهاج طرح ریزی کرده بودند و این طرح‌ها بتدریج داشت به مرحله اجرا می‌رسید که تصفیه‌خانه‌ای می‌ساختند لوله کشی می‌کردند که این طرح اصلی سازمان برنامه بود. در آن زمان خوب یکی از مشکلات همین کندن لوله‌ها بود که هرشب باید این لوله‌های خیلی عظیم باید توی خیابانها کار می‌گذاشتند و در آن موقع هم مقاطعه کارها چراگهای لازم را که بگذارند که کسی توی آن راه چاله‌هائی که می‌کنند نیفتد

نداشتند و بعضی جاها اگر می‌گذاشتند مردم چراگهرا را می‌کنندند و می‌بردند. هر شب اتفاق میافتد که عده‌ای توی این چاله‌ها می‌افتدند بعضی وقتها یک اتوبوس توی این چاله‌ها میافتد و مشکلات بسیار زیادی بود. بهر حال اینها بتدریج حل میشد تا لوله‌کشی شهر اهواز آماده شد و باید برای انشعاب این لوله به شهرها به منازل یک وسائلی خریداری بشود که این لوله به رخانه‌ای داده بشود. حساب کردند که قیمت این وسائل اتصال یک چیزی در حدود ۳۰۰ تومان هست که در تهران هم حق انشعاب می‌گرفتند در آنجا هم گفته بودند که هر کسی آب می‌خواهد برای هر انسابی ۳۰۰ تومان بدهد فقط خرج این شیر لوله اینها بشود. دو مشکل در آن وقت پیدا شد یکی اینکه آن مؤسسه‌ای که این آب خام را توزیع می‌کرد وقتی دید که آب تازه دارد می‌آید شروع کرد به تبلیغات بسیار مخالف که توی این آبها دوا میریزند نجس هست نباید مردم بخورند از این شایعات، و بعد گفتند که مشغول تحریک کردن روحانیون هم هستند که آنها در بالای منابر مخالفت کنند نگذارند که این لوله کشی آب پا بگیرد و به خانه مردم برسد. معاونی داشتم من، آقای علی محمدی این آمد پیشنهادی کرد بسیار حرفشان منطقی دیدم گفت اگر که ما دو انشعاب منزل یکی از آقایان خیلی محترم روحانی باید انجام بشود اجازه بدهید ما به اینها رجوع نکنیم و خرج این انشعاب را خودمان بدهیم که آب را وصل بکنند و وقتی ببینند آب خوب است آقا که بخورند دیگر بقیه هم حرفی نخواهند داشت. حرف صحیح این ۶۰۰ تومان را بنده از حقوق پرداختم برای اینکه ما برای پرداخت این چیزها بودجه‌ای نداشتم این ۶۰۰ تومان را بنده پرداختم و دو انشعاب به این منازل داده شد و خود محمدی هم رفت آنجا احترامات لازم را بجا آورد آن اشخاصی که آنوقت هم در شهر هم خیلی پیروانی داشتند آقایان. وقتی دیدند که این آب هیچ نه بو میدهد و نه دوائی تویش هست نه خیلی از آن آب لوله‌ای که قبلاً می‌آمد بهتر است، تعریف کردند موضوع آب اهواز حل شد این یکی از خاطراتی است که از آن زمان بنده دارم. بدینیست کسانی که الان شیر را باز می‌کنند خیال می‌کنند همیشه از ابتداء آدمیت این وجود داشته بدانند نخیر این صحبت مال سال ۱۹۶۴ است.

سوال : سال ۱۳۴۳.

آقای انصاری : این واقعی است که در شهر اهواز مرکز آن استان زرخیز خوزستان در آن سال اتفاق افتاد. از این مطالب بسیار زیاد بود و استان در حال رشد بود. کارها عمرانی خیلی بسرعت پیش میرفت چون شرکت نفت که صاحب درآمدهای حسابی شده بود و طرحهای نفتی خیلی گسترش پیدا می‌کرد، طرحهای سازمان آب و برق خوزستان سد ساخته شده بود، نیشکر راه افتاده بود، تقسیم برق به شهرها شروع شده بود، و

ضمانت با اینکه من سمت استانداری هم داشتم و سمت کارهای عمرانی خوزستان را، مشکلات اداری هم که قبل از جلوی کارها را می‌گرفت اینها هم برطرف شده بود و کارها خیلی با سرعت در جریان بود. در این زمان بود که موضوع از تهران خبر آمد که برای بیست و پنجمین سال سلطنت اعلیحضرت یک مراسمی در تمام شهرها و استانها دایر میشود و خوزستان هم باید یک برنامه‌ای داشته باشد. موضوع را در شورای استان که مطرح کردیم بندۀ پیشنهاد کردم که این مراسم دو کار در طی این مراسم خواهد شد. یکی اینکه اغلب مردم طاق نصرتی می‌بندند، شام میدهند، شیرینی پخش می‌کنند، رسم است در هر وقت یک جشنی باشد خود مردم یک کارهای را عادت کردند. اینها بعد از اینکه جشن تمام شد اینها هم طاق نصرت‌ها قالیچه را می‌کنند و می‌برند، شیرینی‌ها هم تقسیم شده و خورده شده و چیزی هم ازش نمی‌ماند. چطور است که ما بیائیم و کسانی که علاقمند باشند کمک بکنند ما در این فرصت ۵۰ مدرسه توی دهات بسازیم. با کمکهایی که می‌توانیم از وسائلی که از شرکت نفت توی انبارهای اسقاطی آنجا مقداری تیرآهن که مصرف نمی‌کنند بگیریم و خود مردم بعضی جاهای کار بکنند یک پول مختصری هم از تجار و غیره کارمندان اینها جمع بکنیم این مدارس را بسازیم. تمام شورای استان تائید کردند و گفتند همه‌مان کمک می‌کنیم که این کار انجام بشود این پنجاه تا را بین فرمانداریهای مختلف درمناطق مختلف تقسیم کردیم به نسبت جمعیت اینها که داشتند چه جور باشد و به فرماندارها ابلاغ کردیم و استقبال بی نظیری شد از ساختن این مدارس که فرماندارها عکسها را می‌فرستادند که گفته بودند درموقع ساختن مدارس که خیلی مدرسه ساده دوکلاس‌های بود که در این دو تا کلاس داشت که درحقیقت می‌شد مدرسه ۴ کلاسه باب بود در آن زمان که دو کلاس صبح تشکیل بشود دو کلاس بعد از ظهر تشکیل بشود و رؤسای فرهنگ محلی هم سرپرستی بکنند ساختن این مدارس را میز و صندلیش را هم خود اداره فرهنگ قرار شد که تأمین بکند این پنجاه تا را، و درظرف یک مدت کوتاهی درحدود دو ماه، دوماه و نیم این مدارس شروع شد به ساختن. به تمام اینها دستور داده شده بود که وقتی که مدرسه ساخته شد عکسش را رئیس مدرسه که از طرف فرهنگ معین شده آنجا باشد درمدرس و عکس او را بیندازند که یک رکوردی باشد که کار انجام شده، در عرض مدت کوتاهی درهمان حدود دو ماه و نیم و سه ماه بیشتر طول نکشید آنطور که خاطرم هست این کار انجام شد، به تهران که یکبار بندۀ آدم شنیدم گزارش‌های رسیده بود اگرکسانی که دائماً از هرکاری ایراد می‌گیرند که بله به مردم دارند فشار می‌آورند و با پول مردم مدرسه می‌سازند و این مدرسه‌ها هم همچ قلابی است اصلاً مدرسه‌ای وجود ندارد تمام تبلیغات است. بندۀ هم عکس این پنجاه تا را تمام یک آلبوم کردم در اولین گزارش بعرض اعلیحضرت رساندم که گفتم، گفتند که یک مقداری مدارس تبلیغاتی درست شده بندۀ اینها را آوردم تقدیم می‌کنم امر بفرمائید بروند دانه بینند که اینها وجود دارد یا ندارد. خوب اعلیحضرت هم فرمودند بدفتر

مخصوص بفرستید بعدا هم تحقیقات کردند که اصلاً وجود دارد ۵۰ تا مدرسه در آن زمان ساخته شد چون خیلی هایش را با سنگ ساختن در مناطق کوهستانی امیدوارم که هنوز هم وجود داشته باشد. درمورد این کارهای عام المنفعه کار دیگری که در آن زمان انجام شد همانطور که اطلاع دارید اغلب رسم بود کسانی که می خواستند به ادارات مراجعه بکنند از آن دم درب دچار مشکلاتی می شدند با پیشخدمت و دربان و کارمندان پائین خوب طبیعی بود که در آنجا هم حتما هست من قرار گذاشت بودم که هر هفته‌ای یکروز دربها باز باشد هر کسی که می خواهد بباید که استاندار را ببیند جلویش را نگیرند و این سنت از اول یعنی بعد از یکی دوماه که آنجا رفتم دایر شده بود می آمدند هر کسی که مشکلی داشت اغلب شان بعضی‌ها یک کمکی می خواستند که می شد برایشان کاری کرد یا مشکلی داشتند فقط با یک تلفن با یک به اصطلاح سفارش به یک مأموری کارشان خیلی هایشان حل می شد. بعضی هایشان مثلًا دادگستری بود که خوب نمی توانستند و باید مراحل پرونده طی می شد. یکروز یک جوانی آمد بدفتر من که این را میل دارم ذکر بکنم یک جوانی بود آمد قد بلند در حدود ۱۶ سالش بود سیاه چهره، لمبه داشت. آمد گفتنش آقای استاندار پدر من مرده و من مدرسه میروم مادرم هست دو تا خواهر دارم که من بایستی به اینها زندگی اینها را تأمین بکنم مدرسه نمی توانم بروم آمد که کمک بکنید. دلم می خواهد مدرسه بروم خیلی ناراحت شدم گفتم چکار می توانم بکنم برای این فکر کردم گفتم فردا مراجعه کن ببینم که چکار می شود بعد تمام شب در این فکر بودم فردا که آمد تصمیم گرفته بودم یک کمکی ماهیانه برای این بفرستم که این چون می گفت کلاس ۱۰ هستم دو سال باید اگر کمک بشود دیپلم را می گیرم و بعد می توانم که کارکنم. این کار آنرا فردا آمد انجام دادم ولی فکری برای من پیدا شد که این پسر اینقدر جربوزه داشته که بباید به استاندار وقت تماس بگیرد و مشکلش را بگوید. حتماً عده زیادی از این کسانی هستند که همین مشکل را دارند ولی جرأت نمی کنند بروند یا راهش را بلد نیستند. اولین جلسه استان با رئیس فرهنگ و سایر آقایان بودند این مسئله را صحبت کردم و پیشنهاد کردم که اگر همه موافق باشید ما در اینجا یک بنیاد فرهنگ خوزستان درست بکنیم که کارش گرفتن دادن بورس تحصیلی به کسانی باشد که نمی توانند درسشنan را ادامه بدهند. رئیس فرهنگ که بسیار مرد خوش نیتی بود آقای . . . الان اسمش خاطرم نیست ولی خیلی مرد باحسن نیتی بود قیافه اش یادم است اسمش را فراموش کردم. این خیلی استقبال کرد گفت شما اگر این کار را بکنید من همه جور این تسهیلات را فراهم می کنم. اینهایی که خود مدارس می توانند اگر شهریه باشد از اینها نگیرند از این بورسیه ها کسانی که به فرهنگ می خواهند کمک کنند به آن بنیاد کمک کنند که به این بورسیه ها کمک می شود. بهر حال با این نیت بنیاد فرهنگی خوزستان را آنجا تشکیل دادیم ما و شهرباریها مقداری پول داشتند برای کمک به فقراء در تحت کمکهای امور اجتماعی به شهرباریها گفته شد که به این

بنیاد کمک بکنند برای دادن بورس. بورس‌های خیلی مقبولی تحت نظر معلمین همین متخصصین امور فرهنگی درست شد بنیاد فرهنگی خوزستان شروع بکار کرد در مرحله اول فکر می‌کنم حدود ۵۰ یا ۶۰ تا بورس شروع کرد به دادن و بعضی از افرادی که خیر بودند می‌آمدند به استانداری دلشان می‌خواست کاری بکنند گفتم آقا به این مؤسسه اگر کمک کنید دو تا سه تا خانواده‌های بودند دو تا بورس سه تا بورس چهار تا بورس میدادند و تقریباً با ۵۰ تا بورس شروع شد این کار. این را ذکر می‌کنم برای اینکه اینهم یک کاری است که من به وزارت کشور آمدم همین کار را دنبال کردم تا آنجا به شما عرض کنم که بنیاد فرهنگی رضا پهلوی را براین اساس در آنجا درست کرده بودم. خوب در این زمانها بود که دیگر مرحوم منصور اطلاع دارید ترور شد. هویدا نخست وزیر شد دیگر ارتباط ما با هویدا بود. در یکی از جلساتی که با هویدا گزارش کار خوزستان را آمده بودم خدمتشان بگوییم صحبت این را پیش آورد که در آنجا این منطقه خوزستان چرا مردم لباس عربی می‌پوشند. حالا در این فاصله آن گزارشی که عرض کردم بعد از آمدن سپهبد پاکروان مشغول بررسی بودیم در منطقه مرزی گزارش نتیجه اش آماده شد خیلی بر عکس پیش بینی بود که دیگران می‌کردند یعنی همه تصور می‌کردند که آنجا زبان، زبان عربی است و همه دلشان می‌خواهد عرب بمانند و سمعپاتیشان بطرف عربها است چون دائماً شبها رادیویی بغداد رادیویی مصر از خوزستان بعنوان عربستان اسم می‌بردند و برنامه‌های مفصل تبلیغاتی عربی داشتند همه فکر می‌کردند که باید این عشایری که در این منطقه هستند اینها خیلی سمعپاتی داشته باشند گزارش این گروه اجتماعی که رفتند در تمام این نقاط مدت زیادی صحبت کردند، بررسی کردند، نتایج را آورده و تجزیه و تحلیل کردند نتایجش خیلی عجیب بود کاملاً بر عکس آن چیزی که فکر می‌شد. یک تمام این عشایر مفتخرند که ایرانی هستند اینها عربی اگر صحبت می‌کنند بعلتی است که آنجا مدرسه اینها نیستش و کسی برنامه‌ای نبوده که اینها فارسی یاد بگیرند اگر کسی فارسی بلد باشد صحبت کند همان حالت را دارد که یک کسی مثلًا در تهران بلد باشد فرانسه صحبت کند یا انگلیسی صحبت کند از آنها دیگر یک سر و کله بالاتر است یعنی دانستن زبان فارسی برای آنها یک افتخاری است که این خیلی برای آن زمان جالب بود. این گزارش حاضر شد من با مرحوم هویدا صحبت کردم که آقا ببینیم که چه جور این وضعیت و گزارش را برای تیمسار پاکروان فرستادیم. هویدا پرسید، گفت که اینها خوب پس چرا لباس عربی می‌پوشند جواب من این بود که اینها چیز دیگری ندارند که بپوشند برای اینکه آنجا لباس عربی یک تکه پارچه است که پارچه سفیدی است دو ورش را دوخته اند و خیلی ارزان اینها می‌توانند بپوشند و هوا هم گرم است اگر دلشان می‌خواهد که شاید لباس مثلًا برای حدائق در مراسم شان یا کارهایی که دارند کت و شلوار بپوشند ولی لباس ارزان آنجا نیستش برای اینکه لباس کنه‌هایی از امریکا می‌آورند توی بازار آبادان

می فروشنند چندین برابر قیمت این چیزی است که اینها خودشان می توانند بخرند اگر نظری هستش که اینها تغییر لباس بدنه باید یک طرحی درست بشود توسط از این مؤسسه ای که مؤسسات عام المنفعه ای که بتوانند یک سرمایه گزاری بکنند دولت هم کمک بکند این لباسی که بهش عرضه می شود گرانتر از آن لباسی نباشد که الآن او دارد می خرد یک مدتی می خrnd. (یاپان نوار ۷ آ)

شروع نوار ۷ ب

سؤال : راجع به مسئلله لباس.

آقای انصاری : این را هم ذکر می کنم برای اینکه در آن زمان مرحوم هویدا گفتش که خوب فکر خوبی است اتا باید وسیله اش را پیدا کرد، کی این کار را بکند اگر یک کسی را داشتم این کار را می کردم. ولی برای اینکه درست کردن کارخانه، تمیه لباس اینها خودش یک کاری است. اینقدر دولت درگیر مسائل مختلف بود که شاید این اولویت چیز را نداشت لازم را نداشت و کاری دراین مورد انجام نشد. رفت رفت تا حدود ده سال بعدش نه سال بعدش یکروز هویدا خودش به من پیشنهاد کرد گفت یادت است آنروزی که آن چیزی گفتی حالا باید بیائی خودت درست کنی و بعد به موقعش من خواهم گفت که چکار کردیم که کارخانجات لباس درست کردیم و برای همان منطقه یک کارخانه گذاشتم.

سؤال : یعنی در آن زمان شما دیگر نبودید.

آقای انصاری : نبودم و قایع اتفاق افتاد رفتم و من موقعی که مدیرعامل سازمان شاهنشاهی بودم این کار را کردند ولی این یاد هویدا بود و بعد وقتی که من مدیرعامل سازمان شاهنشاهی بودم گفت یادت هست وقتی که استاندار بودی چه گفتی حالا باید بیائی خودت این کار را بکنی. عرض کنم که این یکی دیگر از همین مطالبی بود که در آن زمان اتفاق افتاد همانطور که عرض کردم دیگر طرحهای کشاورزی داشت به ثمر میرسید برای اینکه آب سند روی زمینها سوار شده بود در همان سال اول یک مردی بود به اسم غفاری نام گوجه فرنگی کاشته بود در زیر دزفول از یک هكتار زمین سی هزار تومان گوجه فرنگی فروخته بود و این غوغائی توی آن منطقه به پا کرده بود یک آدم می تواند از یک هكتار زمین سی هزار تومان در بیاورد. محصولات دیگر کشاورزی که فوق العاده بود مثلًا یادم می آید انگور یاقوتی آورده بودند آنجا کاشتند و بعد از

چهارماه به بار نشست. درصورتیکه همه جا مدت‌ها طول می‌کشد، یک خاک زرخیز عجیبی دارد درآنجا و این طرح‌ها همینطور مفصل بطور خیلی سریع پیش میرفت. بازده نیشکر روز بروز هرسال بیشتر می‌شد. همانطور که عرض کردم که الان دیگر یکی از بهترین بازارهای دنیا را دارد این جریانات ادامه داشت تا اینکه یکروز هویدا به من تلفن کرد که شما به تهران بیایید کارتان دارم. آمدم وقتی رفتم بعداز ظهر به نخست وزیری گفتsh که اعلیحضرت تصمیم گرفتند که شما به سمت وزیر کشور به تهران بیایید.

سؤال : حالا بعد ازاینکه به آنجا برسیم من دوشه تا سوال دارم راجع به همین مسئله خوزستان و دوران استانداری شما. این حرف آخری که زدید برگردیم که به اصطلاح افرادی مثل این غفاری که از یک هکتار زمین با کاشتن گوجه فرنگی این مقدار درآمد داشتند. درنتیجه بنظر می‌رسد خوب این نحوه درآمدی که برای این مبناء ایجاد می‌شد گرایش زارعین را به اینطرف می‌برد که کارهای صیفی بکنند نه یعنی چیزهای دیگر بعد شما هیچوقت مسئله مطرح بود که تأثیر روی گندم کاری یا جو کاری این جور چیزها چه هست و چه می‌شود و احياناً چه تأثیری در دراز مدت دارد و یک برنامه‌ای دراین زمینه مطرح بود.

آقای انصاری : بله، عرض کنم که در بطور کلی طرح دز تمام اینها پیش بینی شده بود که چه منطقه‌ای برای گندم کاری باشد و چه منطقه‌ای برای صیفی کاری باشد، درختکاری باشد و تمام چیزها دامداری، کندوی زنبور عسل، غیره و تمام رشته‌های کشاورزی. درمورد گندم مثلاً ملاحظه فرمائید درآن موقع متوسط تولید گندم درآن منطقه درحدود ۶۰۰ کیلو درهکتار بود. ما با انواع بذرهای جدیدی که آورده بودیم و نحوه کشت تازه و کود این را می‌توانستیم برسانیم به ۴ تن درهکتار از ۶۰۰ کیلو.

سؤال : یعنی در واقع این را نزدیک بین ۶ تا ۷ برابر افزایش.

آقای انصاری : همینطور است که درمزارع آزمایشی دراین حدود عمل می‌شد که اگر درسطح بزرگ عمل بشود بجای حالا ۴ هکتار ۴ تن ممکن بود هکتاری می‌بینی موم دوتن بدهد که خود آن سه برابر، چهار برابر کشت های معمولی بود. علاوه براین درخوزستان اغلب گندم کاری دیم بود زراعت آبی نبود گندم را دیم می‌کاشتند و بعلت خشکسالی‌های که پیش می‌آمد ۷ سال مثلاً خشکسالی بود یکسال خوب می‌شد درصورتیکه با ایجاد شبکه‌های آبیاری این بصورت مداوم انجام می‌شد می‌توانست که هرسال آن محصول را داشته باشد تمام طرح این بود که از این اراضی حداقل استفاده را بشود و این ۱۲۰ هزار هکتاری که زیر سند دز بود این شروع

کار بود زمین‌هایی که در خوزستان برنامه رویش فکر می‌کرد بیشتر از یک میلیون هکتار بود یعنی آن موقع ما تازه روی یک دهم کار داشتیم کار می‌کردیم از آن یک دهم کار هم تازه روی طرح آزمایشی اش که در حقیقت ۲۵ درصد تمام کار بود و برنامه خیلی بهم پیوسته بود که توی تمام چیزهایی که از گندم و جو محصول صیفی تمام چیزها را پیش بینی شده بود.

سؤال : سوال من بیشتر مربوط به این است. بنظر میرسد وقتی که شما یک همچین شرایطی را ایجاد می‌کنید مردم یعنی کسانی که زارعین را بگیریم بطورکلی گرایش شان به اینطرف خواهد بود که آن نوع محصول را بکارند که درآمدشان برایشان بیشتر است در نتیجه قسمت اعظمشان احتمالاً خواستار این بودند که بروند توی کار این نوع صیفی کاری که درآمد خیلی زیادتری برایشان دارد تا گندم. نتیجتاً این توازن را حفظ کردن کار آسانی نبود مگر اینکه شما بروید توی کار تعاوینیها یا شرکتهای سهامی زراعی یا از این نوع چیزها که الان فکر نمی‌کنم آنوقت هنوز شرکت سهامی زراعی وجود داشت.

آنای انصاری : هنوز نیامده بود نخیر، این البته یک محدودیتهایی داریم آقای دکتر شما اگر که بخواهید در یک هکتار دوهکتار می‌توانید باگداری بکنید، گوجه فرنگی بکارید این چیزهایی که نگهداری دارد اینها کار زیاد دارد توصیش لیبر اینتنسیو (Labor intensive) اینها، گوجه فرنگی را باید شما از زمانی که می‌کارید تا وقتی که برداشت می‌کنید تعداد زیادی کارگر می‌خواهد یا خودتان باید کار کنید این را شما نمی‌توانید در یک مساحت ۱۰۰ هکتاری مثلًا یک کشاورز این کار را انجام بدهد باید ماشین آلاتی داشته باشند تشكیلات می‌خواهد آن مردم خرده پائی که باع داشتند خودشان کار می‌کردند با بچه‌هایشان کار می‌کردند البته متمایل می‌شوند این نوع زراعتها را داشته باشند ولی وقتی که می‌خواهند بروند روی آن اشل بزرگتر خواهی نخواهی می‌روی گندم، جو، چیزهایی که دیگر با ماشین آلات بیشتری تراکتور اینها لازم دارد که این کار را بکنی که بعداً هم پیش آمد این تحول خیلی زیادی پیدا کرد که شرکتهای سهامی زراعی پیدا شد حتی مؤسسات خارجی آمدند آنچه که آنها این کارها را بکنند که آن داستان خیلی مفصلی است و بهتر است که با کسانی که دست اندرکار آن بودند مصاحبه بفرمائید.

سؤال : نکته دیگری که می‌خواستم ازتان سوال کنم در این زمان که شما بودید انجمن استان و انجمن شهرستان هردو وجود داشتند یا اینکه هیچکدام وجود نداشتند هنوز.

آقای انصاری : نخیر، قانون انجمن استان و شهرستان اولین قانونی بود وقتی که من آمدم به وزارت کشور تهیه شد داشت میشد هنوز در مرحله باصطلاح بررسی بود و آقای دکتر یگانه که وزیر مشاور بود آن تهیه کرده بود.

سؤال : ناصر یگانه.

آقای انصاری : ناصر یگانه وقتی که من آمدم به وزارت کشور دعوت میشدم در کمیسیونهایی که قانون انجمن استان و شهرستان مطرح بود.

سؤال : یعنی در این زمانی که پس شما آنجا استاندار بودید به اصطلاح انجمن شهر تنها انجمنی بوده که وجود داشت یا . . .

آقای انصاری : انجمن شهر حتی در شهر اهواز وجود نداشت اصلاً انجمنهای شهر در کشور فقط تعداد بسیار محدودی بودند که یکی یکی منحل می شدند و قائم مقام انجمن شهر وزارت کشور بود که این اختیارات را به استانداریها و در شهرها به فرماندارها داده بودند.

سؤال : خوب حالا می رویم به وزارت کشور.

آقای انصاری : همانطور که عرض کردم من احضار شدم که ببایم به وزارت کشور و در این موقع من چون دیگر دوران ۶ سال خدمتم در خوزستان چه در سازمان آب و برق خوزستان، استانداری تمام می شد باید این را عرض بکنم اگر موقعيتی در این زمان نصیب دستگاهی که من مسئولش بودم شد این نتیجه کمک، فدایکاری و همکاری یک عده آدمهای بود که با جان و دل خدمت می کردند. در مرحله اول همانطور که عرض کردم تحت آن نظارت حمایت کامل اعلیحضرت بود که واقعاً شخصاً درجه‌ی ترین موارد علاقمند بودند که این کار را درست انجام بشود و در این زمان من حداقل ماهی یک یا دوبار حضور اعلیحضرت شرفیاب می شدم و در تمام این دوران غیر از دستوراتی برای بهتر شدن وضع، برای رفع مشکلات و برای سرعت در کارها هیچ چیزی غیر از این نمی دیدم و هر دفعه که از پهلوی ایشان می آمدم مثل یک باطری بودم که بیشتر شارژ شده بودم که بیشتر بتوانم حرکت بکنم ولی از آن طرف هم بودن یک عده جوان

تحصیلکرده‌ای که همان ایده آلمانی که من فکر می‌کردم که دارم آنها هم داشتند که شاید اسم چندتایش را باید اینجا ذکر بکنم مثل حسن شمیرزادی، دکتر احمدعلی احمدی، نادر حکیمی چند نفرشان فوت کردند و رفتند یک آقای سلطانی بود همکار ما که او هم فوت کرد. مهندس یمین افشار، آقای وکیل زاده که شما می‌شناسید اینها کسانی بودند که حقیقتاً از دل و جان کار می‌کردند درآنجا. تعدادشان خیلی زیاد بودند اقلأً در حدود ۲۵۰، ۲۶۰ نفر بودند که از حوصله این گزارش خارج است. ولی فقط می‌خواهم این نکته را بگویم یک این کارهایی که انجام شد نتیجه کار یکنفر نبود یک کار دستجمعی بود و بهمین جهت هم هستش که اینها همه شان بعد از آنجا، این دوران را بعنوان یک دوران خیلی درخشان زندگی خودشان قبول دارند و این کسانی که کار می‌کردند توانستند درسایر سازمان هم بروند یک خدمات زیادی بکنند و برای منhem که همکار آنها بودم یکی از بهترین دوران خدمتم بوده درآن زمان.

سؤال : بعد که شما تشریف آوردید به تهران دراین زمان آقای هویدا نخست وزیر بود که درآن موقع شما وزیر کشور بودید ارتباطتان با هویدا بود. قبل از آن درزمان کابینه منصور شما استاندار بودید و دراین ارتباط با منصور بودید قبل از اینکه بگذریم از منصور وارد مسئله وزارت کشور بقیه اتفاقات بشویم. منصور را بعنوان نخست وزیر چه جور دیدید شما.

آقای انصاری : منصور یک جوانی بود خیلی باهوش خیلی جاه طلب به چیز کم قانع نبود می‌خواست نخست وزیر بشود و حافظه بسیار خوبی داشت این قدرت را داشت که می‌توانست افکار تکه تکه ای را از جاههای مختلف بگیرد و اینها را سرهم بکند و این را بصورت یک طرحی ارائه بکند قدرت تشکیلاتی خیلی خوبی داشت. گذشت داشت منصور. منصور خیلی مرد آقائی بود با دوستیابیش خیلی با محبت با ادب رفتار می‌کرد. ظاهرش بسیار برازنده بود بعلت اینکه پدرش نخست وزیر بود دریک خانواده خیلی محترمی بزرگ شده بود یک صفات خیلی خوبی داشت ولی خوب تحصیلات کلاسیک مثل بعضی ها نداشت آنطور. ولی فرانسه خوب صحبت می‌کرد، فارسی خیلی خوبی صحبت می‌کرد، شعر زیاد می‌دانست خیلی مرد سوشبل(Sociable) خیلی خوبی بود در دوستی اش خیلی پابرجا. تا آنجائی که من دیده بودمش خیلی رابطه خوبی داشتیم باهم.

سؤال : یعنی غیرطبیعی نبود یک کسی مثل حسنعلی منصور نخست وزیر ایران بشود.

آقای انصاری : در آن زمان چرا باید بگوییم در آن زمان کسان دیگری بودند که شاید همه فکر می‌کردند بیشتر شایستگی نخست وزیری دارند بعلت سوابقشان، بعلت اینکه سنشان بالاتر بود. بالاخره مرحوم منصور وقتی نخست وزیرشد در حدود ۴۱ سالش بیشتر نبود این یک سن قابل قبول برای نخست وزیری در آن زمان نبود این یک سنت شکنی بود در حقیقت و آن سوابقی که مثل سایر کسانی که به نخست وزیری رسیده بودند که مقامات چندین وزارت خانه را طی کرده بودند منصور اینها را نگذرانده بود سه ماه وزیر کار بود هفت ماه وزیر بازارگانی و بودنش در شورای عالی اقتصاد را بصورت یک کار جنبی غیررسمی همه تلقی می‌کردند و چنین آدمی نخست وزیر بشود منشاء آن تحولات خیلی سنگین بود برای همه ولی زمان نشان داد که جا افتاد و توانست که کارها را بدست بگیرد.

سؤال : چه شرایطی فکر می‌کنید باعث این شد که این بتواند موفق بشود فکر می‌کنم تردید نیستش آمبیسیون(ambition) نخست وزیری را داشت علی الاصول به اینطرف خودش گام برمیداشت. بنابراین خودش خواهان این بود دنبال این جریان بود. اصلًا وقتی یکسال پیش شاید یک چیزی یکسال قبل یا از نخست وزیریش اگر من به خاطرم باشد به شما گفته بود چندماه قبلش.

آقای انصاری : چهار ماه قبلش.

سؤال : چهارماه قبلش گفته بودش من قرار است که نخست وزیر بشوم شاید قبلش بهر حال کسانی که نزدیک بودند باهش این احساس را داشتند که او می‌خواهد بشود و این جالب است که خود شما نزدیک بودید یعنی بهر حال قبلًا باهم صحبت کرده بود آمد بطرف شما که چه راجع بهش فکر می‌کردید و فکرچه شرایطی باعث این می‌شد که این بتواند موفق بشود و بعد نخست وزیر بشود.

آقای انصاری : من فکر می‌کنم آقای دکتر افخمی یکی از دلائلی که مرحوم منصور توانست نخست وزیر بشود اینست که در زمانی که دبیرکل شورای عالی اقتصاد بود در موقعیتی قرار گرفت که طرحهای توسعه اقتصادی مملکت در حال تکوین بود و اینها به نخست وزیری میرفت و درشورای اقتصاد مرکز می‌شد مرحوم منصور چند نفر از جوانهای تحصیلکرده را دور خود جمع کرده بود مثل دکتر رضا مقدم، دکتر نهادنی، دکتر کشفیان، دکتر هدایتی و عده دیگری که در آن دبیرخانه کار می‌کردند اینها طرحها را می‌دیدند و تجزیه و تحلیل می‌کردند و پروژه‌های جدیدی تهییه می‌کردند. مرحوم منصور که بسیار حافظه خوبی داشت

و می توانست چیزهای کوچک کوچک را سرهم بکند از تویش یک چیزی دربیاورد اینها را می گرفت و بصورت یک طرحهای جدید پیشرو درباره اش صحبت می کرد و مسلماً خدمت اعلیحضرت هم عرض می کرد قبل از این عرض کرده بودم که دکتر اقبال به من گفته بود که اعلیحضرت دنبال این هستند که جوانها را بیاورند سرکار خوب خیلی طبیعی است در چنین زمانی که یک کسی پدرش نخست وزیر بوده و با اغلب سرشناسان مملکت ارتباط دارد، خیلی خوش صحبت، خیلی مؤدب، خیلی سرشناس، حرفهای که میزند حرفهای معقول است. نشان می دهد که یک عده جوان تحصیلکردهای جزء هواخواهان او هستند و این در رأس آنها قرار دارد این در یک موقعیت استثنائی خیلی مناسبی قرار گرفته بود و در آن موقع اگر قبول کنیم که اعلیحضرت می خواهند تغییری در کل شکل هیئت دولت بدنه مرحوم منصور یک کاندید مناسبی می توانست باشد، همراه این زورهای دیگری هم اتفاقاً وجود داشته یا مانورهایی که بالاخره در مانورهای سیاسی که در این زمانها همیشه می شود برای گرفتن یک مقام هائی منصور یک شانسی پیدا کرد یکی از مفرز متفکر منصور مرحوم هویدا بود که دائماً با هم بودند و اگر منصور خیلی نقشه کشیده بود هویدا که خیلی خوب در این کار وارد بود و خوب می توانست که مطالب را تجزیه و تحلیل بکند.

سؤال : تأثیر به اصطلاح سیاستهای ابرقدرتها یا سیاستهای خارجی در این زمینه حالا نه انصافاً امریکائی ترکیبی یا هرچیز من درست نمی خواهم نمیدانم در نخست وزیری منصور را شما زیاد می بینید یا اینکه چطوری است بیشتر داخلی قویتر است همین مطلبی را که اعلیحضرت به شما گفتند.

آقای انصاری : بطورکلی در ایران همیشه شایع است و قبول شده است که هر وقت هر دولتی که می‌اید باید یک زور خارجی به دنبالش بوده خارجیها دخالت می‌کنند غریه و غیره این حرفها را بطور صحیح یا غلط بالاخره مردم در ذهنشان این حرفها همیشه وجود دارد که خارجیها خیلی در آنجا باقی بودند شایعه‌ای که در بین مردم آن زمان پراکنده بود این بود که منزل مرحوم منصور در شرق تهران شما بهتر اگر یادتان هست الان خیابانش خاطرم نیست در جنوب خانه منصور ساختمانی داشت که این را اجاره داده بود به آقای وزیر مختار امریکا آقای راکول همسایه بودند گفته می‌شد که آقای منصور چون همسایه بودند با ایشان راجع به این مطالب سیاسی هم با آقای راکول صحبت می‌کردند و امریکائیها پشتیبانی منصور بودند و آقای راکول دنبال این کار بود این را من هیچ چیز نمی توانم بگویم برای اینکه نه آقای راکول چنین مطلبی را به من گفته و نه آقای منصور. ولی این حرف گفته می‌شد بدون شک در آن زمان امریکائیها هم در به اصطلاح سیاست ایران خیلی وارد بودند و با همه صحبت می‌کردند احتمالاً تأیید کرده باشند تربیت کرده باشند اینها را

درست نمی توانم چیزی که مشخص است در این موقع حقیقتاً عرض کنم.

سؤال : خوب شما به تهران و آقای هویدا با شما صحبت کردند گفتند که برای وزارت کشور خوب بعد .
این چه سالی است این سال ۱۳۴۵.

آقای انصاری : خوب تردیدی نیست یک کسی را که از استانداری آنهم در خوزستان با آن شرایط سخت و آن در گیریهای که بنده با وزارت آب و برق و اینها داشتم خیلی خوشحال بودم که از آنجا به تهران آمدم و آمدم وزیر کشور شدم از چیزهای خیلی قابل توجه این بود وقتی که من به تهران توی فرودگاه رسیدم در حدود یک دوهزار نفری استقبال آمدند برای من خیلی عجیب بود تحقیق کردم گفتند که چون شما وزیر کشور شدید و انتخابات در پیش است بنابراین اینها ارتباطی به آن کار دارد. در موقع معرفی حضور اعلیحضرت همایونی در حدود چهار نفر وزیر معرفی می شدند آقای دکتر صدر که وزیر کشور بود میرفت به وزارت دادگستری، آقای هوشنگ انصاری وزیر اطلاعات، آقای نیک پی معاون نخست وزیر وزیر مشاور در امور اجرائی و بنده وزیر کشور. اعلیحضرت همایونی به تمام آقایان هر کدام یک دستوراتی در مورد کارهای جدیدشان. به من فرمودند که شما که به امور وزارت کشور وارد هستید آنجا کار می کنید و کارهایتان را ادامه بدھید اگر مطالبی بود به من بعرض برسانید. دیگر چیز دیگر نفرمودند. چند روز بعد من تقاضای شرفیابی کردم برای اینکه اگر دستورات خاصی داشته باشند بفرمایند. در اولین شرفیابی من فرمودند که قانون اجمنهای استان و شهرستان را که در دست تهیه است این را دنبال بکنید و زودتر آماده بشود چون بعداً من متوجه شدم اعلیحضرت بر عکس این است که خوب گفته می شود که میل داشتند همین سیستم دیکتاتوری برقرار باشد و تمام کارها به ایشان برسد ایا علاقمند بودند که امور محلی اموری که مربوط به شهرها و استانها کارهایی که در سطح مملکت است در سطح مملکت حل بشود علاقه ایشان این بود که مبار کار از دستشان در نزود والا هیچ علاقه نداشتند که مثلاً کدام مأمور در کجا باشد یا اجمن استان خوزستان از چه اشخاصی تشکیل می شود اجمن شهرستان فلانجا از چه اشخاصی تشکیل می شود و برای این من دلائلی دیگری دارم که حالا در طی این مصاحبه خدمتتان عرض خواهم کرد که چه جور حتی در مورد انتخابات، در مورد انتخابات سنا در مورد انتخابات مجلس مؤسسات اصلًا اظهارنظری نمی خواستند بکنند هیچ به افراد نظر خصوصی نداشتند این مطلب را فرمودند که علاقه شان این بود که قانون اجمن استان و شهرستان زودتر آماده بشود. سوال بنده این بود که انتصابات وزارت کشور را تا چه حدی باید به عرض بر سانم و اجازه بگیرم. فرمودند که شخص شما مسئول تمام این انتصابات هستید فقط استاندارها را گزارش

بکنید که به تصویب بررسانید بقیه فرماندارها، بخشدارها، شهربانی‌ها، تمام انتصابات دیگر تمام مسئول شخص خودتان هستید. این دومطلب مهم آن اولی بود شرفیابی من بود و بعد که به وزارت کشور رفتم قبلًا توی این مصاحبه عرض کرده بودم که در گیریهای با مهندس روحانی داشتیم دیدم روز اولی که به وزارت کشور رفتم اولین آدمی که برای تبریک آمد به من مرحوم مهندس روحانی بود و چون من دیر رسیده بودم نیم ساعت هم منتظر شد و خیلی اسباب شرمندگی من شد ولی خوب درحقیقت براین بود که آن زخمی‌ای که در گذشته بین ما ایجاد شده بود دیگر التیام پیدا نکند و تمام شد.

سؤال : مهندس روحانی دراین زمان وزیر آب و برق بود.

آقای انصاری : و گفت هرکاری در شهرستانها هرجائی داشته باشی درمورد کار فعالیت من باشد من صددرصد در اختیار شما هستم یکی دیگر از کسانی که با من ملاقات کرد و این هم اثرات بعدی داشت دکتر کلالی بود. دکتر کلالی آمد و ضمن تبریک و اظهار خوشحالی از اینکه ما که با هم همکلاس بودیم و سابقه دوستی داشتیم حالا من به وزارت کشور آمدم و گفت که وزارت کشور از نظر کار حزب چون در آن موقع دکتر کلالی قائم مقام دبیرکل حزب بود. حزب ایران نوین گفت وزارت کشور از نظر کار ما مهمنترین وزارتخانه است برای اینکه تمام کار ما در سطح مملکت یا با استانداران است یا با فرمانداران است یا با بخشدارهاست یا با شهربانی که اینها تمام مأمورین و نماینده‌های وزارت کشور هستند و اگر اینها با ما همکاری نکنند کار ما نضج خواهد گرفت و درصورتیکه نکنند کار ما به اشکال برمی خورد. بنابراین حالا که شما از خود ما هستید انتظار داریم این انتصابات اینها را شما با نظر حزب انجام بدھید. جواب من به ایشان این بود که اعلیحضرت به من فرمودند که مسئولیت این انتصابات بعده من است و من مسئول در مقابل اعلیحضرت. استاندارها را بعرض می‌رسانم بقیه را باید خودم قانع بشوم که این انتصابات درست است. اینجا من نه قوم و خویشی دارم در وزارت کشور نه آشنائی خاصی دارم نه به کسی نظر خاصی دارم . از منابع مختلف برای کارهای مختلف من تحقیق می‌کنم اگر جائی بنا بشود انتصاباتی انجام بشود شما هم بعنوان یکی از این منابع افراد سرشناس واجد شرایطی که دارید معرفی نکنید اگر که شرایطشان از آنها دیگر بهتر باشد با کمال میل آنها را منصوب می‌کنم. اما اگر فقط بصرف اینکه عضو حزب هستند و باید به اینجاها منصوب بشوند بنده این کار را نخواهم کرد. من که فکر می‌کردم این یک جوابی است که او باید قبول نکند و مشکلات مرا میداند آقای دکتر کلالی کیفیت را برداشت گفت برای من مسلم شد که شما با ما قصد همکاری ندارید و بصورت قهر از اطاق خارج شد و رفت. خوب این اولین برخورد با حزب ایران

و نوین بندۀ از آینجا شروع شد. چند روزی گذشت بعداز ظهری بود آقای هویدا تلفن کردند پرسیدند که شما چکار می کنید گفتم وزارت‌خانه هستم کار معمولی. گفتند وقت دارید چند دقیقه بیا نخست وزیری گفتم با کمال میل. بلند شدم رفتم نخست وزیری وقتی وارد شدم از پشت میزش آمد گفت برویم آن کنار بنشینیم دیدم یک کمی خیلی بیشتر از کار مثل اینکه می خواهد یک صحبت بکند و اینها گفت قمه‌های آوردن خیلی محبت کرد خیلی زیاد که من چقدر از آن وقتی تو آمدی اینجا خوشحال هستم با سوابقی که باهم داشتیم بودن تو برای من خیلی اسباب دلگرمی است کارم را خیلی سبک می کند دیگر می دانم هرچه را بخواهم مربوط به کار تو باشد با خیال راحت می توانم به تو ارجاع بکنم یک تقاضا هم ازت دارم. گفتم شما هرچه بفرمائید انجام میدهم گفت می خواهم که آقای سبزواری را که در حزب هست و رئیس دفتر وزارت کشاورزی است شما بعنوان معاون پارلمانی وزارت کشور ببرید معرفی کنید. بلاfaciale به ایشان گفتم که من شما هرکس دیگری را می گفتید که می دانستم منصوب خود شماست و مسلماً نمی خواهید کار خلافی من انجام بدهم به من معرفی می کردید قبول می کردم. ولی سبزواری را بندۀ قبول نمی کنم. بعلت اینکه سبزواری را میدانم ایشان از کسانی است که ور دست دیگر کل حزب ایران و نوین است و این برنامه ای است که ایشان را بگذارند مثل یک ماری توی آستین بندۀ که هر کاری را بخواهند درآنجا انجام بدهند آنوقت دیگر بودن من در وزارت کشور هیچ معنایی نخواهد داشت معاون پارلمانی کسی است که نفر دوم وزارت‌خانه است هر روز من نباشم ایشان باید باشد و روی ارتباطی که باهم داریم من چند راه به شما پیشنهاد می کنم. یکی از اینها را قبول کنید یکی اینکه اگر خیلی فشار برای شما زیاد است من استعفا می دهم. من تقاضای کاری نکردم یک مستمسکی پیدا می کنم و قول هم بشما میدهم که بپیچکسی نگویم برای چه استعفا کردم این کار را خواهم کرد. دوم اینکه شما اگر که می توانید به اینها بگوئید که شما نخواستید که این کار انجام بشود و من راحت بشوم اگر آنرا نمی توانید بگوئید شما بگوئید که این آقا حرف مرا قبول نمی کند بیندازید به جان من، من با اینها یک جوری کنار می آیم بلند شد مرا بوسید گفت من تابحال خیلی ترا دوست داشتم خیلی بہت احترام داشتم از حالا احترام ده برابر شد بلند شو برو کارت را بکن و نگران نباش من خودم ترتیب کار را یک جوری میدهم. ولی خوب از روز بعد ترتیب کار را می دهم معلوم بود که ما دیگر با حزب ایران و نوین از آنروز درگیر شدیم.

سؤال : یک سؤال بکنم شما خودتان عضو حزب ایران و نوین بودید.

آقای انصاری : بله، بله، خودم عضو شورای حزب بودم.

سؤال : عضو شورای حزب بودید.

آقای انصاری : بعنوان وزیر کشور عضو چون طبق سیستمی که داشتند وزراء حزبی جزء آن شورای حزب بودند.

سؤال : یعنی می خواهم ببینم شما قبل از عضو حزب ایران نوین بودید در حوزه قبلي که ایجاد شده بود.

آقای انصاری : بله ، دیگر بعنوان As a matter of form تمام وزراء و تمام این کارکنان بالای دولت عضو....

سؤال : آن موقع که استاندار خوزستان بودید.

آقای انصاری : بله، عضو حزب بودم.

سؤال : عضو حزب بودید.

آقای انصاری : همه بودند تمام .

سؤال : آخر دوچور است یکی اینکه همه بودند یکی اینکه مثلاً دفتر دستکی بود شما یک چیزی را امضاء کرده بودید داده بودید.

آقای انصاری : حقیقتش را بخواهید الان درست یادم نیست. برای اینکه مسئله اصلًاً اینقدر مهم نبود این یک نمایشی بود واقعاً یادم نیست ممکن است یک کاغذی پیدا بشود امضاء بنده هم رویش باشد ولی من مفتخرم عضو گروه ایران نو بودم برای اینکه رویش کار کردم، ولی عضو حزب ایران نوین الان یادم نیست بچه فرمی بود ولی در آن صورت در آن حالت حتماً بودم برای اینکه در کمیسیونهای حزب هم شرکت می کردم تمام اینها. از آن زمان ببعد تمام کسانی را که انتصاباتی را می خواستیم توی وزارت کشور انجام بدھیم همیشه دچار مشکلاتی بودیم زمانهای زیادی طول می کشید بچه علت حالا به شما عرض می کنم برای اینکه.

یک رویه ای درکار بود انتصاب مقامات حساس که مقامات وزارت کشور هم جزء آن قرار می‌گرفت مثل فرماندار، مثل معاون و مدیرکل اینها باید به نخست وزیری گزارش می‌شد. با ارسال مقداری سوابق و فرم هائی که تعیین کرده بودیم اینها میرفت به نخست وزیری آنوقت دکتر هدایتی معاون نخست وزیری بود و اینها بدفتر ایشان میرفت درآنجا گفته می‌شد که کمیسیونهایی است که به این صلاحیت رسیدگی می‌کند یکی از این مراجع تشخیص صلاحیت حزب ایران و نوین قرار داده بودند که این نماینده حزب درآنجا این صورتها را حزب می‌دید و بعد از مدت‌ها اعلان می‌کردند آقای هدایتی که مثلاً شما آن ده تا اسمی را که دادید شماره ۱ جلویش به اضافه بگذارید شماره دو را منها بگذارید بهمین ترتیب یعنی کی را قبول کردند کی را رد کردن این سیستمی بود که برقرار شد برای انتصاب برای آن سمت معاون پارلمانی وزارت کشور که من کسی که در خوزستان معاون خودم بود و دو سال با من کار کرد آقای علی اصغر ادیب محمدی مردی بود بسیار دانشمند بسیار فهمیده تمام سوابقش را در وزارت کشور تهیه کرده بود سمت‌های فرمانداری کل، مدیرکل، معاون استانداری را طی کرده بود نویسنده بسیار خوبی بود از هرجهتی شایستگی داشت دو سال هم با من بطور مستقیم کار کرده بود من این را برای معاونت پارلمانی پیشنهاد کردم. انتصاب ادیب محمدی نه ماه تمام طول کشید و به من گفتند که این را باید بگویم در تاریخ بماند که نشان بدهد که چه جور آن زمان می‌شد برای اشخاص پرونده سازی کرد. گفتند هرچه سوال می‌کردم می‌گفتند ادیب محمدی پرونده دارد تا بالاخره بعجایی رسید گفتم آقا این پرونده‌ها را بهتر است که من ببینم این پرونده چه هست اگر پرونده دزدی است که این آقا دو سال معاون من بوده اگر بد است چرا این را فرستادید بعنوان معاون استانداری خوزستان. استانداری خوزستان هم سمت مهمی است چطور پس نمی‌تواند که اینجا یک قدم بیاید بالاتر گفتند چهار پرونده ایشان دارند که دو تا پرونده شان را خاطرم هست که چه بود یکی این بود وقتی که ایشان فرماندار قوچان بوده درآنجا یک مجسمه اعلیحضرت را دریک میدان شهر آنجا برپا کردند بعد از اینکه از قوچان ایشان رفته عده‌ای گفتند که این مجسمه کله مجسمه را با یک کله قلابی عوض کردند که ارزانتر باشد گذاشته باشند آنجا و دراین کار فرماندار سوء استفاده کرده درحالی که فرماندار نه مجسمه ساز است نه مجسمه خرید. مجسمه‌ها را در آن زمان تسلیحات ارتش که دریک جای بخصوصی بود که مجسمه اعلیحضرت را مجسمه ای که می‌خواستند آنجا می‌ساختند رسم هم این بود پول را از طرف شهرداری می‌فرستادند آنها میرفتند مجسمه را تحويل میدادند فرماندار دراین وسط رئی نداشت بنابراین گذاشته بودند که این پرونده یکی از پرونده‌های آقای ادیب محمدی بود. پرونده دیگرش این بود که در بازدیدی که از یک عده شخصیت‌های برجسته کردند درآنجا یک عکاسی شکایت کرده که شهرداری برای این آلبوم هائی که ما دادیم ۳۰ تومان پول پرداخته درحالی که به من ۱۰ تومان پرداختند و ۲۰ تومانش را آقای فرماندار خورد

اینهم یک پرونده دومی است که در آن روز، یعنی پرونده سازی و مسخره بازی و با این صورت ۹ ماه انتساب این فرد را عقب انداختند. من وقتی که به این مورد پرونده ها برخوردم یکدفعه متوجه شدم چقدر آدم های دیگری هستند توی این وزارتخانه که تعامشان برایشان یک همچین پرونده هائی را بقول خودشان می گفتند توی آب پیاز خواباندند. از آقای دکتر صدر وزیر دادگستری تقاضا کردم یک کمیسیون خاصی چند نفر بازپرس معین کنند به کلیه پرونده هائی که برای مأمورین وزارت کشور هست رسیدگی بشود اگر آنها که واقعاً مجرم هستند اینها روشی بشود و دیگر سرهیج کاری اینها گذاشته نشوند اگر مجرم نیستند این شمشیر دمکلی از روی گردن خانواده اینها بردارند که اینها هر وقت بهرجایی می خواهند بروند یک کسی پیدا می شود یک کاغذ بی امضاء می فرستد اینها را توی دست انداز می اندازد. آقای دکتر صدر این کار را کردند خدا عمرشان بددهد خدمت بزرگی بود به تمام این پرونده ۶۰۰ پرونده بود رسیدگی کردند در تمام این ۶۰۰ پرونده یک تمام تبرئه شدند پاک شد تمام این پرونده ها یک پرونده برای یک فرماندار ماند که گفتند این فرماندار در توی محل کارش توی گوش یکنفر زده و اینهم یک مجازاتی دارد که این نباید این کار را می کرده والسلام نامه تمام و این پرونده ها را توانستند از این طریق پاک کنند و این ناراحتی را از وجود این مأمورین خلاصه از بین رفع کنند. این یک داستان (پایان نوار ۷ ب)

شروع نوار ۸

صاحبہ با جناب عبدالرضا انصاری نوار هشتم روی یکم تاریخ ۴ مارس ۱۹۹۱ بنیاد مطالعات ایران بتزدا ، مریلند، مصاحبہ کننده غلامرضا افخمی.

سؤال : جناب انصاری راجع به وزارت کشور و تجربیاتان در آنجا بخصوص در ارتباط با حزب ایران نوین داشتید صحبت می کردید و بقیه اتفاقاتی که در آنجا افتاده بود.

آقای انصاری : عرض کنم یک نکته ای که خیلی بارز به چشم می خورد در آن موقع این بود که اعلیحضرت همایونی توسعه مملکت را از طریق توسعه اقتصادی می دانستند و برای تمام سازمان های دولتی یک میسیون خیلی بزرگی را در ذهنشان داشتند. خوب بالنتیجه این برنامه ها باید در سطح مملکت اجراء بشود و افرادی که در استان ها نماینده اول دولت بودند، نماینده پادشاه بودند، اینها یک رل مهمی را در دنبال کردن این برنامه ها داشتیم. چون من خودم استاندار بودم به وظایفی که انتظار داشتند یک استاندار انجام بدهد آشنائی

داشتم، منتهی روی سنت قدیم چندین ساله بتدریج پیش آمده بود که عده زیادی از کسانی که مقامات عالی دولتی را طی می کردند و به سن بازنیستگی می رسیدند. دولت علاقمند بود از لحاظ قدردانی یا کمکی به اینها سمتی به اینها ارجاع بکند و در آن زمان استاندارها غیر از کار تشریفاتی کاری هم در حقیقت نداشتند و این دولت در استانها برنامه‌ای نداشت که استاندار دنبال کند. خواهی نخواهی نتیجه این شده بود در طی سالیان طولانی گذشته که اغلب استاندارها یا مقامات بازنیسته ارتشی بودند، در زمانی که بنده وزیرکشور شدم فکر می کنم حدود ۶ یا ۷ نفر اینها امیران سابق ارتش بودند که بازنیسته شدند و یا کسانی که مقامات سویل را گذرانده بودند و دیگر علاقه زیادی به کارهای روزانه دست و پاگیر عمرانی توسعه اینها نداشتند بیشتر از جنبه دیگری به این کار نگاه می کردند. دریکی از شرفیابی‌ها حضور اعلیحضرت عرض کردم اگر برنامه این است که این برنامه از این عمرانی که پایه ریزی شده در سطح کشور بخواهد پیاده شود یکی از عواملش این است که استاندارها آدمهائی باشند که علاقمند به انجام چنین کارهائی باشند و جنبه تشریفاتی فقط نداشته باشند، فرمودند که صد درصد نظر من هم همین است و باید این کار را کرد و شما بررسی بکنید اگر لازم هست یک تغییری در استاندارها بدھیم. بنده هم خوب با آقای نخست وزیر صحبت کردم و همکاران دیگرمان و یک لیستی تهیه کردیم از کسانی که مدارج علمی طی کرده باشند، تجربیاتی داشته باشند سنسنیان به یک حدی رسیده باشد که سایر مقامات استان از آنها حرف شنی داشته باشند یک لیست مفصلی برای هر استانی دو سه نفر را تهیه کردیم به آقای نخست وزیر بنده پیشنهاد کردم که مورد بررسی قرار بگیرد. خلاصه بکنم این جریان در حدود چهارماه طول کشید و در مرحله نهائی لیستی که مورد تصویب قرار گرفت شباهتی به آن لیست اولی که تهیه شده بود نداشت و خیلی از ضوابط در آن رعایت نشده بود ولی نکته خیلی مشخصش این بود که دیگر مقامات نظامی نبودند در استانها تمام مقامات سویل بودند و مقامات بازنیسته ارتشی آنها را مقامات دیگری بهشان دادند و تمام استاندارها تماماً از مقامات سویل بودند.

سؤال : به بخشید اینکه این لیست نهائی با لیست اولی شباهت زیادی نداشت که معنایش این است که یک سلسله ضوابط دیگری در این انتخابهای نهائی یا تصویب نهائی بکار رفته بود که در مرحله اول بکار نرفته بود راجع به آن مثلاً در گذشته ما صحبت حزب را کردیم حزب ایران و نوین در این مورد هم آیا این جریان .

آقای انصاری : شاید مقامات حزبی مؤثر بودند ولی مقامات حزبی بعد از آن برخوردهایی که ما داشتیم از طریق وزارت کشور دیگر هیچ وقت کاری نمی کردند اگر اسمهائی پیدا شد از طرق دیگری اعمال نفوذ شده

بود و از تمام مجموعه کسانی که از وزارت کشور معرفی شده بودند و اینها سوابقی داشتند خدماتی کرده بودند فقط یکنفر تصویب شد در آن لیست که عبدالعلی دهستانی بود که قبل از پدرش وکیل مجلس بود و اعلیحضرت هم می‌شناختنش. بقیه کسان دیگری بودند که به مقامات استانداری رسیدند. بعلت خدماتی که در جاهای دیگر کرده بودند.

سؤال : ولی لیست شما عمدتاً از وزارت کشور بودند.

آقای انصاری : نه، توی لیست من تعدادی از به اصطلاح مأمورین با سابقه وزارت کشور بودند ولی تعدادی که واجد شرایط بودند ولی از جاهای دیگر هم پیشنهاد کرده بودیم منتهی در لیست نهائی زیاد آن کسانی که در لیست اول بودند نبودند. به حال این کار انجام شد و من نزدیک عید بود چون خیلی خسته شده بودم مرخصی یکماهه گرفتم که رفتم به اروپا برای معالجه و معاینات طبی و اینها. موقع مراجعت در جنوب فرانسه بودیم یکروز صبح تلفن زنگ زد خیلی زود بود آقای زاهدی که آنوقت وزیرخارجه بود اردشیر. اردشیر پای تلفن بود و به من گفت که شما علاقه دارید بروید به آن سمتی که من قبل آنجا بودم منظورش سفارت ایران در واشنگتن بود. من به ایشان گفتم که اگر دستور اعلیحضرت هست البته اطاعت می‌کنم ولی اگر که انتخابی هم من خودم داشته باشم من ترجیح میدهم چون مقداری کارهای را شروع کردم این کارها را دنبال بکنم. گفت در هر حال این نشانه خیلی مرحمت زیاد اعلیحضرت به شماست و حالا اگر که من خودم به عرضشان میرسانم جواب شما را. از جنوب فرانسه ما آمدیم به رُم در آنجا معاون من آقای دکتر عاملی که معاون وزارت کشور بود تلفن کرد و گفت کار شما تمام شد و شما در وزارت خارجه من اطلاع پیدا کردم که شما می‌روید به امریکا. گفتم آقای نخست وزیر اطلاع دارند گفت که نه. آقای نخست وزیر اطلاع ندارد از این جریان. گفتم که من در هر حال باید به ایشان بگویم و بدون موافقت ایشان که نمی‌شود. بلاfacile سعی کردم آقای نخست وزیر را پیدا کردم خدمتشان عرض کردم یک همچین چیزی هست اردشیر سوالی از من کرد که من جواب موافق ندادم ولی الان نیمساعت پیش دکتر عاملی می‌گوید که این کار تمام شده من شد نخست وزیر اصلاً اطلاع ندارد گفت خوب این نشانه مرحمت اعلیحضرت به شماست گفتم به حال از من هم پس شما بعرضشان برسانید اگر دستور است با کمال افتخار میروم اگر دستوری نیست شخص دیگری را انتخاب بفرمایید و من از کاری که می‌کنم خیلی بیشتر راضی هستم. فردای آنروز نخست وزیر تلفن کردند گفتند که نه اعلیحضرت فرمودند اشکالی ندارد کس دیگری را انتخاب کنید. البته این خیلی باعث دلخوری اردشیر شد و تا مدت‌های زیادی از من دلخور بود که چرا به نخست وزیر خبردادی ولی من وظیفه‌ام را انجام

داده بودم، وزیر دولت بودم باید به نخست وزیر اطلاع بدهم. بعداز اینکه برگشتم به تهران دوستانم می‌گفتند حتماً اعلیحضرت خیلی خیلی ناراحت می‌شوند برای اینکه رسم این نیست که اگر به کسی سمتی را تکلیف می‌کنند او رد بکند. بهمین جهت در اولین شرفیابی رفتم حضور اعلیحضرت عین داستان را برایشان عرض کردم بعکس آن چیزی که همه فکر می‌کردند اعلیحضرت خیلی خوشحال شدند و به من فرمودند که برای ما خیلی اسباب خوشحالی است که در گذشته افراد برای رفتن حتی به کابل سرdest می‌شکستند و واسطه می‌تراشیدند و حالا شماها واشنگتن را هم رد می‌کنید. خیلی خوشحال بودند این خاطری دارم که هیچوقت یادم نمی‌رود و نشان میدهد که چقدر شاه مملکت مفترخ بود از اینکه ایران یک ایران حسابی دارد می‌شود ایرانی دارد رشد می‌کند تویش یک مشت آدم پیدا می‌شوند فقط دنبال مقام گرفتن نیستند راضی بود از این کار. بهر حال مدت کوتاهی گذشت و یکروز آقای نخست وزیر که درآن موقع در حزب هم درحقیقت تحت نظر ایشان بود.

سؤال : به بخشید معذرت می خواهم از این حرفها بعد البته بر می گردیم راجع به اردشیر هم باهم صحبت می کنیم ولی اردشیر زاهدی این مطلب شما را عیناً به عرض رسانده بود یا شما هیچوقت نفهمیدید.

آقای انصاری : من هیچوقت نفهمیدم که چطور مطرح شد برای اینکه اردشیر خیلی از من دلخور شده بود که چرا به نخست وزیر گفتم نفهمیدم بالاخره. عرض کنم چند ماه کوتاهی گذشت اطلاع دادند که چون جلسه‌ای در حضور اعلیحضرت تشکیل می‌شود. آقای نخست وزیر گفتند موضوع، موضوع انتخابات است و شما شرکت بکنید رفته به کاخ نیاوران هوا گرم شده بود و خود باغ زیردرختان چنار میز گذاشته بودند کسانی که در این جلسه شرکت کرده بودند در حضور اعلیحضرت همایونی نخست وزیر بودند، آقای خسروانی دبیرکل حزب ایران نوین، آقای پروفسور عدل دبیرکل حزب مردم و بنده. آقای نخست وزیر شروع صحبت کردند و گفتند چون انتخابات در پیش است و احزاب هم خودشان را آماده کردند برای شرکت در انتخابات هر کدام از این احزاب قدرتشان در نقاط مختلف فرق دارد و در همه جا نمی‌توانند فعالیت کامل داشته باشند بنابراین تا آنجائی که معلوم است در حدود سی جا را حزب مردم تشکیلاتی دارد که می‌تواند کاندیدی معرفی بکند و احتمالاً موفق بشود. پنج جا را حزب پان ایرانیست کاندید دارد که فکر می‌کند در آنجا بتواند موفق بشود و حدود ۱۸۰ جا هم حزب ایران نوین و حالا این جلسه در حضور اعلیحضرت تشکیل است که اگر امری هست راهنمائی هست بفرمائید. اعلیحضرت فرمودند که ما در مورد انتخابات نظر خاصی نداریم انتخابات آزاد است و هر کسی می‌تواند شرکت بکند خوب البته احزاب باید سعی کند که کاندیدهای مورد

قبول مردم هستند انتخاب معرفی بکنند که اینها بتوانند رأی بیاورند و رویش را به من فرمودند و فرمودند که وزارت کشور هم که امین صندوق است و بایستی انتخابات را دقت بکند که درکمال آزادی مردم بتواند رأیشان را بدهند و وکلاء مردم انتخاب بشوند. نخست وزیر گفتند که خوب اگر که اجازه می فرمائید اسامی کاندیدها به عرض برسد مال این احزاب که هستند. فرمودند اشکالی ندارد. اسامی که را که می خوانند تمام این اسامی که خوانده شد حزب مردم مال خودشان. حزب مردم آقای پروفسور عدل، آقای خسروانی هم اسامی کاندیدهای خودشان.

سؤال : ببخشید یک سوال بکنم. یعنی پروفسور عدل سی تا کاندیدا خواند آن ۱۸۰ یعنی همه مال همه را یعنی گفتند همه جا . . .

آقای انصاری : پروفسور عدل در آنجاهایی که می خواستند شرکت بکنند اسامی آنها را خواند در حدود ۳۰ ، ۳۵ یک تعدادی اسم داشت که در حدود ۳۰ ، ۳۵ تا بود. آقای خسروانی یک صورتی در حدود مثلاً ۱۹۰، ۱۸۰ داشتند گفتند در حدود، صحبت حدود بود چون بطور قطعی جائی نبود که بگویند مثلاً ما آنجا، هرجا تشکیلاتی می گفتند ما داریم اینها در این حدود جمع کرده بودند. از حزب پان ایرانیسم هم کسی شرکت نمی کرد آنجا نبود. تمام این اسامی را که خوانند من مخصوصاً میل دارم این را ذکر بکنم که این ثبت بشود که ۲۱۷ نماینده باید انتخاب میشد. دو نفر بودند از این ۲۱۷ تا که اعلیحضرت در مرور اینها یک نوع اظهاری کردند که نشان میداد با این افراد نظر موافق ندارند یعنی خوششان نمی آید بعلت سوابقی. این دو نفر را آقای نخست وزیر و من چون اینها را می شناختیم خدمتشان عرض کردیم اینها دارای این سوابق هستند ولین چیزهایی که بعرضستان رسیده اینها ما می دانیم اینطور نیست و یکی را تصور می کردند که این توههای هست کمونیست است درحالی که من در مدرسه کشاورزی از من سه کلاس بالاتر بود ولی می آمد توی مدرسه و می شناختیم چه جور آدمی است بسیار مرد، پدرش هم یکی از ملاکین بود آدم روشنیکی بود گفته بودند که این کمونیست است. فرمودند خوب که شما می شناسید من حرفی ندارم آن یکی را هم همینطور نفر دوم را هم من می شناختم هم آقای هویدا. دو نفر را هم فرمودند که شنیدم این دونفر زمینه های دارند مزاحمشان نشوند. یکیشان بعلت اینکه زن هستش و این خواهر اردشیر بود. خواهر اردشیر بعلت خانوادگیشان در همدان اینها موقعیت های دارند ولی چون زن هست ممکن است برایش زحمت ایجاد بکنند اشکالی برایشان تولید نکنند مراقب آن باشید نگفتند که حتماً وکیل باید بشود هیچ. یکی هم امام مردoux که رئیس آن گروه شیخ آنهایی که در کردستان هستند عریضه ای نوشته بود که امام مردoux

در اینجا مرد بسیار پُر زمینه‌ای هست همه دعا می‌کنند به جان اعلیحضرت که اگر هم مقامات محلی معانعتی نکنند برای وکیل شدن ایشان یک همچین چیزی. قبلًا هم اینها آدمهای بدی نیستند دیگر درمورد یکنفر اظهارنظری نفرمودند فقط دستورشان این بود که انتخابات را باید خیلی تمیز انجام بدهیم. ما دست اعلیحضرت را بوسیدیم و مرخص شدیم. آمدیم بیرون، حالا وظیفه تشکیل این ماشین انتخابات به گردن وزارت کشور است که باید بوجود بیاید. اولین کاری که ما کردیم برای اینکه این کار درست انجام بشود همانطور که اطلاع داریم درگذشته انتخابات را محل به محل انجام می‌دادند یا شهرستان به شهرستان یا منطقه به منطقه برای اینکه وزارت کشور یک عده افراد را می‌فرستادند در یک منطقه می‌رفتند انتخابات مامورین آنجا را سرپرستی می‌کردند وکیل آن منطقه معین می‌شد یا آن شهر یا آن استان معین می‌شد. بعد یک استانی یک دفعه دیگر یک دسته دیگر میرفتند انجام میدادند این یک خطر خیلی زیادی داشت برای اینکه اگر کسانی بودند از یکجا وکیل نمی‌شدند راه می‌افتادند میرفتند از یک جای دیگر وکیل بشوند و این درگیریهای انتخاباتی ماهما طول می‌کشید و کار مملکت متوقف می‌شد هزارها فساد توییش درمی‌آمد. پس هدف اول این بود که کاری بکنیم که مثل سایر ممالک انتخابات در یکروز انجام بشود کاندیدهای که درمی‌آمد برای اینکه فرصت نباشد عصر آنروزی که رأی گرفته می‌شود نماینده هم مشخص بشوند و دیگر فرصت جابجا کردن نباشد. البته قانون انتخابات همانطور که اطلاع داریم اجازه میداد که یکماه قبل از انتخابات کسانی که باید رأی بدهند باید می‌رفتند ریجستر می‌کردند که کارت انتخاباتی بگیرند که در طول این ماه می‌توانستند همه بروند کارت بگیرند و روز انتخابات هرکسی که آن کارت را داشت می‌توانست رأی بدهد. برای اینکه این کار بطور همه جانبی انجام بشود اولین کاری که ما کردیم یک افسری بود آقای سرهنگ جعفری رئیس ارتباطات شهربانی بود من از رئیس شهربانی خواهش کردم ایشان را در اختیار وزارت کشور گذاشتند چون ایشان افسر اطلاعات و مخابرات بود تحت نظر این تمام شبکه مخابراتی مملکت را با هم هماهنگ شد. هم ژاندارمری، هم شهربانی، هم پست و تلگراف. که در تمام نقاطی که انتخابات انجام می‌شود این شبکه اطلاعاتی وجود داشته باشد که خبر بتوانند برسانند و مرکزشان در وزارت کشور بود یک سالن بزرگی را هم برای این کار اختصاص داده بودیم. بعد برای اینکه فسادی توی انتخابات نباشد در هر حوزه انتخابی هم از حزب مردم و هم از حزب ایران و نوین که این دو تا رقیب بودند و خیلی باهم درگیری داشتند قرار شد که در انجمان‌های انتخابات که از ۹ نفر تشکیل می‌شود ۳ نفر از حزب مردم باشد ۳ نفر از حزب ایران نوین و ۳ نفر هم بیطرف که وابسته به اینها نباشند از طرف فرماندار معین بشود که اگر خواستند در صندوق دخالتی بکنند اینها حداقل یکنفر از طرف مخالف باشد که بتواند یک صدائی بکند و داد بزنند به یک کسی گزارشی بدهد خبری بدهد که بشود بهش رسید و جلوی بی ترتیبی را گرفت.

احزاب هم صورت هایشان را به اصطلاح منتشر کردند و هرکسی می توانست خودش را کاندید بکند طبق قانون انتخابات منعی برای این کار نبود.

سؤال : یعنی اگر یک فردی می خواست مثلاً درفلان حوزه انتخاباتی خودش را کاندید بکند بدون اینکه متعلق به حزب ایران نوین یا حزب مردم باشد کسی جلویش را نمی توانست بگیرد.

آقای انصاری : کسی جلویش را نمی توانست بگیرد می گفت من می خواهم وکیل بشوم کسی جلویش را نمی گرفت حالا اگر که مثلاً فرض کنید سابقه کمونیستی یا چپی اینها داشت آن مقامات امنیتی بودند که باید با آن طرف بشوند ولی بطور عادی کسی جلوی کسی را نمی توانست بگیرد که شما حق ندارید خودتان را کاندید بکنید البته این با انتخابات انجمن شهر فرق دارد برای اینکه درآنجا لیست کاندیدها باید یک کمونیسیون تشخیص صلاحیت هست که کاندید ها را تصویب بکند ولی درمورد انتخابات یک همچین چیزی یاد نمی آید که باشد.

سؤال : آیا تعداد زیادی خودشان را کاندید کردند کسی دیگر غیر از کسان دیگر که کاندیدهای حزب بودند خودشان را در عمل کاندیدهای انتخابات کردند.

آقای انصاری : بطور خیلی محدود برای اینکه شرایطی که وجود داشت چون اینقدر حزب ایران و نوین که وابسته به دولت بود شما اگر در یک شهرستانی میرفتید تمام رؤسای ادارات عضو حزب ایران و نوین هستند، تمام کسبه، سران کسبه جزء حزب ایران نوین هستند کسی نمی ماند که یعنی هرکسی که ظاهر را نگاه می کرد می دید که تمام اینها بطور طبیعی هم رأی بدنهند شانسی ندارند درحالیکه کاندید شدن در هرجائی یک مقداری هزینه دارد، یک مقداری فعالیت دارد و از اول فکر کردند که با این طوری که جریان پیش دارد میرود شاید شانسی نداشته باشند و بطورکلی اگر خاطرتان باشد تا آن زمان همیشه مردم معتقد بودند دولت هر که را بخواهد انتخاب میشود.

سؤال : حالا گاهگاهی این سوال را بکنم برای اینکه مهم است از نظر تاریخی این روشن است که در اغلب موارد یا کسانی که بودند بهر حال دولت یا در این مورد خاص حزب ایران و نوین بطريقی در نظر گرفته بودکه اینها دارای یک موضع محلی هم هستند برخی موارد بعنوان مثال می گوییم شخصی مثل فرض کنید

دکتر بقائی در کرمان، مظفر بقائی در کرمان که دارای یک پایگاهی بود و بعد در عین حال هم احیاناً با حزب ایران و نوین حزب مردم در یک جا قرار نمی‌گرفتند. شما تجربه‌ای دارید از اینکه مثلاً آیا او اظهار علاقه کرده باشد که در اینجا مشارکت کند که بطريقی دولت او را از این خیال منصرف کرده باشد.

آقای انصاری: چون آقای دکتر بقائی یک آدم شناخته شده‌ای بود و منهم از زمانی که درس می‌خواندم می‌شناختم دکتر بقائی توی سیاست بود و اینها حزب زحمتکشان ایران. در آن زمان یادم نمی‌اید که این اصلاً مسئله‌ای در آنجا مطرح وجود آمده باشد که مثلاً حالاً جلوی دکتر بقائی را بگیریم یا در گوشش گفتند که تو خودت را کاندید نکن یا بدلاً ائمده خودش مصلحت نداشت یا آمادگی نداشت دلیلش را نمیدانم ولی هیچ نوع دستوری نبود برای اینکه جلوی کسی را بگیرند.

سؤال: یعنی شما بعنوان وزیر کشور قانون انتخابات را اجرا می‌کردید.

آقای انصاری: من مجری قانون انتخابات بودم و در بعضی جاها حزب ایران و نوین بیشتر از یک کاندید هم حتی معرفی کرده بود یا در حزب مردم در آنچه‌ای که کاندید می‌دانست که نمی‌برد کاندید معرفی کرده بود و اغلب استاندارها، فرماندارها، تلفن میزدند سوال می‌کردند که آقا لیست دولت کدام لیست است کی هست. وقتی که من به اینها می‌گفتم آقا والله لیستی نیست هیچ لیستی نیست هر که رأی بیاورد برنده می‌شود. کسی باور نمی‌کرد همه فکر می‌کردند که ما دروغ می‌گوئیم. تمام کسانی که آنجا بودند فکر می‌کردند که ما دروغ می‌گوئیم. درحالی که عین واقعیت بود و در این مورد یک چیزی اتفاق افتاد برای شما عرض کنم یک روزی آقای رامبد که در حزب مردم بود به من تلفن کردند که من می‌خواهم با یکی از دوستانم آقای موقر بیایم به دیدن شما. گفتم تشریف بیاورید هر دونفر عضو حزب مردم بودند، آقای موقر که من از زمانی که خوزستان بودم می‌شناختم شان قبلًا وکیل خوزستان بودند آمدند گفتند من می‌خواهم از اندیمشک وکیل بشوم و چون در اندیمشک سازمان آب و برق خوزستان آنچا تشکیلاتی دارد افراد زیادی هستند و شما قبلًا رئیس سازمان آب و برق خوزستان بودید می‌خواهم خواهش بکنم که شما به دوستانتان و مأمورین تان آنچا دستور بدھید که به من کمک بکنند که من وکیل بشوم. من بهش گفتم که آقای موقر دستوری که اعلیحضرت فرمودند اینست که ما امین صندوق باشیم هیچ دخالتی در امر انتخابات حق نداریم بکنیم و این کاری که شما به من می‌گوئید اگر من بکنم این دخالت در این کار است برخلاف دستور است تا من این را گفتم آقای موقر بدون اینکه حتی رعایت جزئی ترین نزاکتی را هم بکند بلند شد گفت زد روی

میز من گفت آقا من برایم مسلم شد که شما نمیخواهید من وکیل بشوم. درب را زد رفت از اطاق بیرون. خوب آقای رامبد هم خیلی ناراحت شد و اینها از من معدتر خواست و رفتند. دو روز بعدش من میرفتم به شمال برای عرض گزارش حضور اعلیحضرت ایستاده بودند توی اسکله نوشهر وقتی که وارد شدم ابتدا به ساکن اعلیحضرت فرمودند خوب شما به چه حقی به موقر گفتید که آن وکیل نمیشود برایم خیلی تعجب بود عرض کردم قربان کی بهش یک همچین حرفی زده گفتند که شما گفتید. گفتم پس اجازه بفرمائید اصل مطلب را بگوییم اینطور شد، اینطور شد، و آقایان آمدند و من چنین جوابی را بهشان دادم آیا حالا اشتباه کردم گفتند نه همین جواب را باید میدادید عرض کردم که شاهد بنده فقط دراین موقع آقای رامبد است که ایشان هم حزب ایشان است حالا نمیدانم آقای رامبد حقیقت را. گفتند این رفته به پروفسور عدل گفته گفتم پس اجازه بفرمائید چون این اولین موردی است که پیش آمده ولی آخرین مورد نخواهد بود و هر روز از اینها در طول این انتخابات خواهد آمد. اجازه بفرمائید بنده در دفترم میکروfon بگذارم و تمام صحبت‌هائی که در طول این انتخابات می‌شود تمام اینها را ضبط بکنم. هر وقت هر کسی حرف زد این را ما اقلای یک نوع رکوردي داشته باشیم چون امروز این است فردا یک چیز دیگر می‌گویند و چاکر هر روز که شرفیاب می‌شوم بالأخره یکی از اینها در اعلیحضرت اثر می‌گذارد که چاکر دروغ می‌گوید. گفتند بسیار خوب این کار را بکنید. و از روز بعدش بلافضلله تکنیسینی بود که می‌شناختمش توی سازمان آب و برق خوزستان او را صدا کردم آمد میکروfon گذاشت و در تمام طول دوران انتخابات هر که تلفن می‌کرد، هر کسی توی اطاق من می‌آمد هر صحبتی می‌شد تمام اینها ضبط می‌شد و این نوارها هنوز وجود دارد در یکجا بسیار امنی هست و هنوز هم .

سؤال : پیش خودتان هست دروزارت کشور نیست.

آقای انصاری : نخیر جائی هستش به کسی دادم که نگه بدارد که اگر یکروزی صحبت بشود که ما کاری خلاف کردیم اقلای یک نوع رکوردي داشته باشیم به حال این داستان از اینطور شروع شد منتهی بنده مراقب بودم آن چیزی که اینها جریانی که گفته بودند تعداد حزب مردم خودش می‌گوید حدود سی تا بیشتر جا ندارم حزب ایران و نوین می‌گوید من هشتاد تا بیشتر ندارم آیا بهمین صورت پیش می‌برود یا نه. کاری که ما کردیم این بود انجمن های انتخابات که در تمام مملکت تشکیل شده بود اینها در روز آمار داری می‌کردند چونکه کسانی که مراجعه می‌کردند برای گرفتن کارت الکترونیک معمولاً احزاب برای اینکه کنترل اینها را داشته باشند اینها را دسته‌ای می‌بردند مثلًا حزب ایران و نوین می‌رفت ۱۰۰ نفر می‌برد ۱۰۰ تا کارت

می گرفت . در آنجا ثبت می کردند که آقای فلانکس آمده ۱۰۰ تا کارت گرفته حزب مردم می رفت ۵۰ تا کارت می گرفت . اگر که کسانی که وابسته به حزب نبودند می رفتند می نوشتند غیرحزبی ها شب به شب اینها را تمام به مرکز تلگراف می کردند بهمان بی سیمی که برقرار کرده بودیم شب اینها را می گرفتند و تمام را به اصطلاح ثبت می کردند صبح اول وقت ۴ نسخه از این تهیه می شد یکی پهلوی من می آمد یکی برای آقای نخست وزیر یکی میرفت به حزب ایران و نوین درست خاطرم نیست که به حزب مردم داده می شد یا نه شاید دو تا نخست وزیری میرفت یکیش پهلوی من بود یکی به حزب ایران و نوین که بدانند در روز چقدر در کجاها مأمورینشان رفتند نگاه کردن به این جدول هر روز صبح تقریباً به شما نشان میداد که روند کار چطور است آیا اینها کارت می گیرند ، نمی گیرند ، اصلاً مردم علاقمندی به انتخابات دارند ، ندارند و تقریباً وضع را نشان میداد که چطور دارد پیش میرود و بهمین صورت تا تقریباً اواخر قبل از روز رأی گیری ما اطلاع داشتیم که چه جور جریان دارد پیش میرود . در این فاصله همینطور که عرض کردم ولی مرتباً فرماندارها تلفن می کردند ، استاندارها تلفن می کردند ، حتی دوستهای شخصی که من داشتم که استاندار بود می آمدند می گفتند آقا در گوش ما بگو حالا به کسی نگوئی آیا در فلانجا نظر دولت با کی هست . هرچه قسم می خوردم والله من خودم هم نمی دانم اینها باور نمی کردند تا بالأخره انتخابات انجام شد یک نکته ای که من باید در اینجا حتماً ذکر بکنم اینست که روی به اصطلاح سوابق گذشته مردم از قدرت دولت تصویر خاصی دارند و همیشه فکر می کردند انتخابات ، انتخابات اصلاً یک چیزی هست مال دولت است . دولت هر که را بخواهد وکیل می شود ، رأی مردم زیاد مهم نیست باید دید که دولت نظرش چه هست . آن افکار عمومی هرجا شما با هر که بخورد می کردید اینطوری بخصوص البته در آنجائی که اصلاً سطح سواد خیلی پائین بود . یک روز یک واقعه ای اتفاق افتاد که این را هم برای ضبط در این سوابق شما خیلی بنظر من جالب است اینست که صبحی بود آقای نخست وزیر به من تلفن کردند که یک کار بسیار مهمی الان یک جلسه ای هست شما فوری بباید به نخست وزیری من رفتم آنجا در این جلسه دیدم تیمسار نصیری رئیس سازمان امنیت ، آقای عطاء الله خسروانی دبیرکل حزب ایران و نوین و آقای نخست وزیر منتظر هستند که من وارد بشوم . آقای نخست وزیر گفتند که یک مسئله ای پیش آمده که تیمسار نصیری را خیلی ناراحت کرده برای اینکه در یکی از محل های انتخاباتی که در نزدیک مرز شوروی هست شاید اردبیل حدس می زنم الان جایش درست واقعاً یاد نیست در نزدیک مرز است که در اینجا کاندید حزب ایران و نوین آقای عبدالرضا طباطبائی است و کاندید دیگری در آنجا وجود دارد مال حزب مردم یا کاندید محلی که بیم زد و خورد میرود و اینها ممکن است که آنجا یک تیراندازی بشود کسی گشته بشود و چون در مرز شوروی است ما خیلی دولت نگران است برای این کار . خواستیم ببینیم که شما چکار می توانید بکنید آیا می شود یک کاریش کرد یا انتخابات را

متوقف کنیم یا دستوری بدھید یک طوری بشود آنجا. تصادفاً عبدالرضا عدل طباطبائی کسی بود که از کلاس تهیه این با من و منوچهر نیکپور سر یک میز می نشستیم کلاس تهیه و این را من می شناختم گفتم که من چون این را می شناسم الان بهش تلفن می کنم که فوراً از آنجا خارج بشود و غایله بخوابد وقتی آن نباشد آنجا دیگر درگیری این آسانترین راهی است که می شود انجام بشود. گفتند خیلی خوب از همان اطاق آقای نخست وزیر گفتم به تلفنچی بفرمائید آنجا را بگیرد تلفنچی بعد از چند دقیقه طول کشید پست ژاندارمری را پیدا کرد در مرز به آن مأمور ژاندارمری خودم را معرفی کردم گفتم که آقای عدل طباطبائی را بروید پیدا کنید من باهشان کار دارم. گفت چشم چند دقیقه دیگر تماس می گیریم حالا ما نشستیم قمه آوردند قمه را خوردیم منتظریم که تلفن خبر بشود بعد از ۷، ۸ دقیقه‌ای تلفن شد آقای طباطبائی پای تلفن بودند. سلام و علیک کردیم بهش گفتم من الان در اینجا خدمت آقای نخست وزیر هستم آنجا چون نباید هیچ درگیری بشود من از شما خواهش می کنم هرچه زودتر از آنجا حرکت کنید بیاید خارج و بعد یک فکر دیگری برای شما می کنیم. گفت چشم همین کار را می کنم گوشی را گذاشت زمین من فکر کردم مسئله تمام شد بقیه جریان انتخابات گذشت اسامی برنده‌گان که معین شد من دیدم که از آن نقطه آقای عبدالرضا عدل طباطبائی انتخاب شده، مدتی گذشت نماینده‌گان آمدند دیگر از آن خبری نداشتم نماینده‌گان آمدند به تهران مجلسی داشت تشکیل می شد یکروز من داشتم میرفتم به مجلس از درب مجلس که وارد شدم عبدالرضا عدل طباطبائی از دور تا مرا دید آمد جلو دست انداخت گردن من ای قربان تو دست انداخت توی گردن من که تو مرا وکیل کردی گفتم چه شد جریان گفت تو خبر نداری همینقدر که رئیس ژاندارمری آمد آنجا گفتیں آقای طباطبائی را آقای وزیر کشور خواستند تمام مخالفین که آن دسته بودند آمدند جزء موافقین به طرف من و همه به من رأی دادند و من وکیل شدم. این عین واقعه است که اتفاق افتاد در آنجا. می خواهم بگویم یک کلمه حرف دولت حتی بصورت مخالفت با یک کسی اگر صحبت می کرد مردم بطرف او خیلی هجوم می آوردند و انتخاب می شد این جریان همینطور گذشت یک واقعه جالب دیگری اتفاق افتاد در موقع انتخابات این را باید عرض کنم یک شب حدود ساعت ۱۱ بود در بک چیزی البته بهتر است سابق‌هاش را عرض کنم چون والاحضرت فاطمه پهلوی که خانم ارتشید خاتم بودند یکروز به من در طی انتخابات تلفن کردند.

سؤال : برای اینکه روشن بشود برای همه که این انتخابات کدام انتخابات است تاریخ این انتخابات که شما دارید صحبتیش را می کنید درست یکسال بعد از این بود که شما وزیر کشور شدید یعنی مثلاً ۱۳۴۶.

آقای انصاری : درست است بله، آن مجلسی که . . . عرض کنم والاحضرت فاطمه تلفن کردند و گفتند که یک آقائی هستش کارهای ساختمانی می‌کند این شخص را می‌شناسم مرد بسیار درستی است ، مرد خیلی توی ارامنه زمینه خوبی دارد می‌گوید که می‌خواهد وکیل بشود و عده‌ای هستند که با این دشمنی می‌کنند من فقط خواستم شما مراقبش باشید که این را اذیتش نکنند. این شخص را اتفاقاً می‌شناسم برای اینکه جوان فوتبالیستی بود از زمانی که بنده فوتبال بازی می‌کردم این ملک یونان خیلی فوتبالیست خوبی بود، شخصاً می‌شناختمش بسیار مرد خوبی بود.

سؤال : اسمش را الان .

آقای انصاری : ملک یونان به والاحضرت عرض کردم دستوری که اعلیحضرت به وزارت کشور دادند که ما درهیچ وجه درامر انتخابات درمورد کاندیدها دخالت نکیم و فقط می‌توانم خدمتتان عرض کنم که اگر آقای ملک یونان به اندازه کافی رأی داشته باشد حتماً این رأی هایش توی صندوق خواهد رفت و حتماً وکیل خواهد شد اگر هم نداشته باشد ما رأی برایش نمی‌توانم توی صندوق ببریزیم. این گذشت آقای دیگری بود که آنهم می‌خواست وکیل ارامنه بشود. این دکتری بود که در امریکا درس خوانده بود و با دکتر شاهقلی دوست و در انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه امریکا که تشکیل شده بود عده‌ای از همه مهاها عضو بودیم در آنجا ، در آنجا هم می‌آمد.

سؤال : یعنی دکتر شاهقلی که وزیر بهداری بود.

آقای انصاری : دکتر شاهقلی وزیر بهداری بود این آقا دوست دکتر شاهقلی بود اینهم می‌خواست وکیل ارامنه بشود و حقیقت این است که اصلاً دولت راجع به هیچکدام از این کاندیدهای نظر خاصی نداشت بخصوص راجع به اقلیت ها برای اینکه تصمیم این بود اقلیت ها هرکسی را که بخواهند خودشان باید انتخاب بکنند

سؤال : ببخشید دولت که یعنی منظور شما وزارت کشور بهرحال نداشت ولی مثلًا ساواک اینجاها هم ...

آقای انصاری : اگر داشتند به ما که نمی‌گفتند برای اینکه ما از کار ساواک اطلاعی نداشتم آن کسی که

مراقب باشند که هیچگونه خاص خرجی نشود فقط اینها صندوق را مراقب باشند هر کسی که رأی می‌اندازد این رأی خوانده بشود والسلام نامه تمام. حالا اگر که به عرایض چاکر اعتماد نمی‌فرمایید هنوز هیچ طور نشده امر بفرمایید که رسیدگی بکنند اگر غیر از این بود هر امری بفرمایید همانطور قبول دارم. این توضیحات مرا که شنیدند قیافه شان باز شد و اینها و گفتند که نه من میدانم هروقتی که تا حال انتخابات می‌شد مقدار خیلی هنگفتی پول رد و بدل می‌شد و خیلی کارها می‌شد ولی می‌دانم که در این بار انتخابات خیلی تمیز انجام شد و هیچکدام این چیزها نبود ولی خوب این گزارشها هم بعضی وقتها میرسد اینطوری دیگر بحال خیلی خوبی بنده دستشان را بوسیدم خارج شدم. بهر حال این یک مقداری از وقایعی بود که از جمله وقایعی بود که در آن دوران پُر ماجرا اتفاق افتاد ولی نتیجه اینکه انتخابات تمام مملکت در یک روز انجام شد و در آخر آنروز مثل مالک مترقبی دیگر نتیجه اش اعلام شد و فرصت دیگری نبود کسانی که موفق نشdenد از این شهر به آن شهر درگیریهای دیگری انجام بشود و تعداد شکایات هم بسیار بسیار محدود و مواردی بود که در شکایت انجام شد که شکایت هم از طرف حزب ایران نوین بود بیشتر که می‌گفتند که کاندید آنها رأیشان را نخوانند در حالیکه حزب ایران و نوین در همه جا مأمورین به آنها بیشتر نظر موافق داشتند. در چند جا بود وقتی که تا گزارش میرسید بلا فاصله مأمور وزارت کشور میرفت حتی در یک مورد من شخص استاندار را فرستادم برای بازرسی صندوق که آقای مهندس همایونفر بود که از اصفهان رفت به فکر می‌کنم گلپایگان یا نطنز که در آنجا صندوق را شمردند و با اختلاف چند رأی کاندید حزب مردم انتخاب شد بجای یک کاندید حزب ایران و نوین و یک جا دیگر در کرمان بود که باز کاندید حزب مردم بجای کاندید حزب ایران نوین انتخاب شد چون دستور کاری نبود تعداد معینی از یکجا باید حتماً حزب ایران و نوین باشد از یکجا حزب مردم باشد. این اوردری بود که خودشان خواسته بودند ولی عملاً در طی این انتخابات یک چیزی برای ما روشن شد و آن این بود که در حالی که حزب ایران نوین گفته بود که بیشتر از ۱۸۰ مورد نمی‌تواند کاندید قوی ندارد نظر مقامات حزبی این بود که وقتی انتخابات تمام می‌شود تمام وکلاء حزب ایران نوین باشند برای اینکه قدرت حزب را نشان بدهد و آنجاهایی که نمی‌شد اینها را تمام دشمنی وزارت کشور و همکاری نکردن وزارت کشور تلقی می‌کردند و این دو مرتبه یک مقدار زیادی ارتباط پیدا می‌کرد با روابطی که با وزارت کشور داشتند که هر روز این درگیری‌ها به انحصار مختلف وجود داشت که حالا در یک مورد بعدش عرض خواهم کرد چه جور بعد از اینکه مجلس انتخاب شد چه جور شروع کردند به چوب لای چرخ لوایح ماگذاشتند. نکته‌ای را که فراموش کردم اضافه بکنم این است که در زمان این انتخابات، انتخابات مجلس شورای ملی، مجلس سنا که باهم انجام می‌شد ضمناً انتخابات مجلس مؤسسات هم انجام شد. مجلس مؤسسات تشکیل می‌شد برای گذراندن قانون نیابت سلطنت که آنهم در همین زمان این سه

انتخابات باهم انجام شد. خوب بعد از اینکه تمام شد دیگر خیلی نتیجه‌اش تقریباً مورد رضایت اعلیحضرت بود دیگر اشکالی از این بابت نداشتیم. مسئله بعدی که در وزارت کشور از روز اول جزء مسائل روز بود همانطوری که عرض کردم انجمن شهر تهران وجود نداشت و طبق قانون در نبودن انجمن شهر وزارت کشور قائم مقام انجمن شهر. بنابراین مسائل تمام شهرباریها به وزارت کشور محول می‌شد از جمله شهرباری تهران، این اختیار در استاندار واگذار شده بود، در مرکز دراختیار خود وزارت کشور بود. در آن موقع شهربار تهران آقای مهندس سرلک بود با سوابق دوستی که ما داشتیم از زمانی که من معاون وزارت دارائی بودم ایشان معاون وزارت راه بود خیلی روابط کاری خوبی داشتیم. مسائلش را که با من در وسط

گذاشت حقیقتاً خیلی ناراحت کننده بود برای اینکه شهرباری تهران در آن موقع با چنان افلاسی مواجه بود که باور نکردنی بود برای اینکه بطور سرانگشتی باید عرض کنم شهرباری تهران بودجه‌اش حدود ۱۰۰ میلیون تومان بود که از این ۱۰۰ میلیون تومان حدود ۸۰ میلیون تومان صرف کارهای اداری می‌شد یعنی پرداخت حقوق کارکنان بسیار مفلوک شهرباری، تعدادی سپور، رفتگرها حدود ۱۰ میلیون تومان صرف بازپرداخت وام‌هایی که گرفته بودند، بدھی هایی که شهرباری داشت جمیعاً حدود ۱۰ میلیون تومان برای کلیه کارهای عمرانی یک شهر سه میلیون نفری اینها اعتبار داشتند، تمام امور عمرانی درنتیجه اینکه در اول سال کاری که شهرباری برای اینکه نشان بدهد ما داریم یک کاری می‌کنیم غیر از جمع آوری زباله اعلام می‌کردند که چند خیابان را اینها می‌خواهند اسفالت بکنند و بمحض اینکه اسم این خیابانها اعلام می‌شد مردم جاهای دیگر صاحبان نفوذ از خیابان‌های دیگر می‌ریختند به شهرباری که آقا حالا که می‌خواهید اسفالت کنید چرا خیابان ما را اسفالت نمی‌کنید و آن خیابان‌هایی که اینها شروع کرده بودند شهربار مناسب با زور آن کسانی که مراجعه می‌کردند کار این مقاطعه کاران را متوقف می‌کردند و می‌گفتند بجای اینکه اینجا را تمام کنید برویم آنجا را شروع بکنیم نتیجه اینکه در طی سال از اول مثلاً ده تا خیابان را شروع می‌کردند آخر سر به ۶۰، ۷۰ تا خیابان می‌رسید که همه شان نیمه کاره کار پیمودند مقاطعه کار از یک طرف دائم مزاحم شهرباری، شهرباری گرفتار مردم، شهر کثیف و کسی هم نبود که بتواند این مشکل را به یک صورتی حل کند، برای اینکه امکانی نداشت. کارهای شهر هم که اصولاً دست مؤسسات مختلف بود، پلیس شهر دست شهربانی بود که اصلانه جوابگوی وزارت کشور هم حتی نبود. مستقیماً رئیس شهربانی خودش را مرئوس شخص اول مملکت می‌دانست. برق شهر دست وزارت آب و برق بود که اصلانه ارتباطی با شهرباری نداشت. راهنمائی برای ترانسپور شهر جزء شهربار بود. عرض کنم به حضورتان که مقداری دیگر از خدمات شهری هر کدام به یک مؤسسه دیگری ارتباط داشت. شهرباری در حقیقت کلیه کارهایش عبارت است از این بود که تعدادی جائی که به اسم پارک یک مقداری زمین گرفته

بودند چند تا درخت کاشته بودند اداره پارکها داشت یک مقداری جمع آوری زباله همین و همین و یک مشت کارمند عاصی و ناراحت و کم درآمد که در طی سالها که در سایر دستگاهها بعلت بودن قانون عدم منع استخدام جائی که نمی توانستند کاری بگیرند با زور وکلاء وقت صاحبان نفوذ وقت در شهرداری بعنوان رفتگر استخدام شده بودند چون این چیزی بود که شهرداری می توانست رفتگر استخدام بکند و عده زیادی از اینها که بعنوان رفتگر استخدام شده بودند بعد کارهای اداری پیدا کرده بودند و پشت میز نشین به اصطلاح شده بودند بعد یواش یواش بالاتر، بالاتر کارهای شهرداری را گرفتند. این تقریباً شماei است از وضع شهرداری تهران در آن موقع. همین بود که شما هرشب که روزنامه‌ها را باز می‌کردید می‌دیدید که مقدار زیادی شکایت راجع به انواع و اقسام مسائل شهری. یعنی مسائل مملکتی تحت الشعاع مسائل شهر تهران اصلًا قرار گرفته بود که خیابان را یک کسی اسفالت می‌کند یکی می‌اید می‌کند امروز یک کسی لوله می‌گذارد فردا آن یکی می‌اید لوله را می‌کند اداره آب مال یک اداره دیگر است، اداره برق مال یک اداره دیگر است هر کدام اینها روز بروز دائم مشغول با یک گروههای خاص خودشان مشغول کنند شهر و ساختن شهر و شهردار هم مستاصل بود از روز اول مرحوم سرلک آمد با من درد دل کرد دلش خون بود که چطور می‌شود از اینجا فرار بکند. در چنین شرایطی ۱۷۰ میلیون تومان هم شهرداری تهران به بانک ملی بدهکار که بانک ملی فشار می‌آورد برای گرفتن اقساط این قرض و شهرداری نمی‌تواند بدهد و دائمًا تهدید می‌کند که میز و صندلی شهرداری را می‌اید توقيف می‌کنند. یکی از واحدهای هم که وابسته به شهرداری تنها است شرکت واحد اتوبوسرانی است که این شرکت هم یک مشت کارگر عاصی با اتوبوسهای کهنه و شرایطی که بعضی از این اتوبوسها بیشتر از یک میلیون کیلومتر کار کرده بود و شرکت واحد اتوبوسرانی به شرکت نفت بابت بنزین، به شرکت لاستیک بابت لاستیک، به مؤسسات مختلف بابت قطعات یدکی بدهکار بود دائمًا اینها دنبال شرکت واحد اتوبوسرانی برای گرفتن چیزهایی به اصطلاح مطالباتشان بودند. خوب خیلی روشن بود این وضع شهر یک خیلی سرو سامانی بود. از یک طرف مردم دائمًا شکایت می‌کردند که کسبه اجحاف می‌کنند قیمت‌ها بالاست در نخست وزیری یک کمیسیونهایی درست شده بود برای مراقبت نسبت گوشت، نان، ارزاق و غیره در نخست وزیر چنین کمیسیونهایی تشکیل می‌شد که آنها هم شهردار تهران هم بعنوان عضو کمیسیون دعوت می‌کردند که شهردار عامل کار نبود. و بعد وقتی که من آنجا بودم یکی دویار بندۀ را بعنوان وزیرکشور در کمیسیون گوشت برای شهر تهران دعوت کردند که در آنجا وقتی شرکت کردم من دیدم که کسانی که در آنجا شرکت کردند یکی از افرادی است که تمام شکایات از آن شخص است. آقای اسدالله رشیدیان مدیرعامل بانک تعاونی و توزیع در آنجا چون به اصطلاح اینهایی که گوسفند و گاو می‌فروشند به شهرداری به اینها قرض میدهد و اینها در این کار

شرکتی دارد ایشان هم هستند. البته به نخست وزیر عرض کردم بعد از این جلسه تمام شکایت از آقای رشیدیان است چطور ایشان را برای حل مسئله اینجا دعوت کردید بایست دیگر بنده را دعوت نکردند درآن کمیسیون .

سؤال : برای ایشان دعوت نکردند از یک طرف خیال راحت .

آقای انصاری : اینهم یکی از چیزهای خیلی قابل توجه آن زمان بود و این مسائل هر روز وجود داشت نمی شد انگشت گذاشت که کجایش را باید درست کنیم برای اینکه مقامات مختلف بودند که همه در مورد امور شهری دخالت داشتند. در چنین شرایطی بودکه خوب همکارهای من توی قسمتی که راجع به شهرداری کار می کردند این موضوع را عنوان کردند که بالاخره در تمام شهرهای دنیا یکی از منابع اصلی شهر برای اصلاحاتش عوارضی است که از صاحبان املاک گرفته می شود که در بعضی شهرها تا ۳۴ درصد این عوارض وجود دارد و در شهر تهران چنین عوارضی وجود ندارد. درآمد شهر تهران یک مقداری براساس درآمدی است که از بلیط سینما می گیرند یک مقداری درآمد از باندل مشروبات که وزارت دارائی وصول می کند و اصلاً درآمدهای شهرداری درآمدی نیستش که مستقیماً برای کار شهر باشد و اینها می آید در آن خزانه ریخته می شد بهمان صورتی که عرض کردم خرج نمی شد. یک گزارشی اول برای هیئت دولت تهیه شد که چنین مشکلی وجود دارد اگر بخواهیم که این مسئله را حل کنیم باید یک عوارضی مناسب با ارزش زمین های که در شهر هست نه ارزش تجاری روزش بلکه ارزش حقیقی اش که به اصطلاح درخارج می گویند Assessed value که همیشه از قیمت روز یک ۴۰٪ پائین تر است برای اساس تهیه بشود و با یک پورسانتاژ کمی این عوارض وصول بشود به شرایط ساده ای که آن عوارض فقط به فقط برای امور شهری مصرف بشود برای عمران شهری مصرف بشود این گزارش اولیه را بنده تهیه کردم چون می دانستم قانونی است که خیلی درباره اش بحث خواهد شد اول یک جلسه خاص هیئت دولت را تقاضا کردم که برای این کار باشد و خاطرم هست بعد از اینکه این گزارش خوانده شد یکی از وزرائی که خیلی از این کار حمایت کرد دکتر عالیخانی بودکه می گفت برای اولین بار مسائل شهری را در اینجا عنوان کردند و راه حل را هم پیشنهاد کردند که چکار بکنند.

سؤال : عالیخانی وزیر اقتصاد بود.

از طرف دستگاه دولت مأمور اجراء امر انتخابات بود وزارت کشور بود این حرف ها می‌آید پهلوی من و هیچ وقت دولت کسی را هیچ وقت پوسه نکرده بود اگر سواوک احیاناً در یک جائی یک کاری کرده باشد من اطلاعی ندارم. به حال این سابقه بود که این آقا می‌خواهد بشود. در آن شبی که دارم عرض می‌کنم در کاخ والاحضرت اشرف یک مهمانی بود به یک مناسبت مهمان رسمی بود بعد از شام حدود ساعت ۱۱ تیمسار هاشمی نژاد به من خبر دادند گفتند که اعلیحضرت در کاخ سعدآباد منتظر هستند که شما بروید شرفیاب بشوید.

سؤال : تیمسار هاشمی نژاد در این زمان فرمانده گارد بود.

آقای انصاری : فرمانده گارد بود. من بلا فاصله با ماشین از همانجا بود رفتم به کاخ سعدآباد دیدم که اعلیحضرت در اطاق دفترشان قدم می‌زنند بسیار ناراحت، عصبانی و بمحض اینکه من وارد شدم با تشدد به من گفتند خوب کارتان را انجام دادید بالآخره این چه کثافتکاری ها است من هرچه فکر کردم که چه کاری را ما انجام دادیم چه کثافتکاری کردیم . سوال کردم قربان درجه کاری درجه موردی فرمودند همین مردکه، که وکیل ارمنی ها می‌خواهد بشود رفیق شاهقلی، همین رفقای خودتان آنرا بالآخره وکیلش کردید. تازه من فرمیدم جریان چه هستش، عرض کردم که قربان انتخاب شدن شان بنده هنوز نمی‌دانم انتخاب شده و بعد از داستان عبارتست از این است والاحضرت فاطمه تلفن کردند این آقای ملک یونان است جواب بنده این بوده این آقا این آدم این مثل چون از امریکا آمده مثل کاندیدهای امریکائی اینطور که من می‌شنوم میرود درخانه ها میرود درب را می‌زنند با افراد می‌بینم کادو برشان میدهد خوش و بیش می‌کند برای آنها تخت تهیه می‌کند می‌خواهد خودش را توی دل آنها جا بکند. در هر حال نه تابحال اعلیحضرت امری فرموده راجع به کسی نه دولت گفته نه چاکر اطلاعی دارم از این. اگر این وکیل آنها شده باشد این امر ارمنی هاست . (پایان نوار آ)

شروع نوار ۸ ب

بفرمائید آقای انصاری بقیه این داستان را این انتخابات عملی.

آقای انصاری : عرض کردم بخصوص چون والاحضرت فاطمه یک همچین تذکری دادند و چاکر نگران بودم که مبادا آنجا یک ناراحتی بشود به مأمورین مخصوصی که آنجا را نظارت می‌کردند سفارش کرده بودم

آقای انصاری : بله عالیخانی وزیر اقتصاد بود، تصویب کردند هیئت دولت که ما دراین کار حرکت کنیم و قانون مربوط را تهیه کنیم چند ماه طول کشید با کمک مقامات مختلف قانون نوسازی و عمران شهری تهیه شد که اولاً ضوابطی برای امور نوسازی شهر گذاشته شده بود و بعد بصورت خیلی ساده‌ای که هر مأمور به اصطلاح ساده دولت بتواند این قیمتها را عوارض را تعیین بکند و با یک فرمول خیلی خیلی ساده‌ای که از بحث امروز ما خارج است تهیه کردیم چون می‌دانستیم که با گروهی طرف خواهیم بود که برای اینها توضیح دادن خیلی کمپلیکه مشکل خواهد بود. این قانون تهیه شد به هیئت دولت داده شد، هیئت دولت قانون را تصویب کرد از لحاظ عوارض قرار شده بود که ۵ درهزار یعنی نیم درصد قیمت به اصطلاح کارشناس تعیین کرده که آنهم طبق یک جدولی بود که از با نام مناسب با نوع ساختمان که خیلی تشخیصش آسان بود این عوارض برقرار بشود برای طبقات پائین خانه‌های که مثلاً خشت و گلی بود اصلاً معاف شده بودند. خانه‌های مرفه و ساختمانهای بزرگ آنها مشمول قرار می‌گرفتند. طبق محاسبه ما که با همکاری مؤسسه آمار آقای دکتر جامعی رئیس مؤسسه آمار بود در آن زمان خیلی خیلی کمک کرد دراین کار تمام شهر تهران را اینها آمار برداری کردند، نوع ساختمان‌ها را روی یک حسابهای علمی خیلی صحیح اداره آمار این کار را انجام داد. پیش‌بینی می‌شد که براساس این سالی ۲۶۰ میلیون تومان درآمد شهرداری خواهد بود. حساب کنید در مقابل ۱۰ میلیون تومان پول عمرانی که شهرداری داشت این ۲۶۰ میلیون تومان و با این پول که می‌شد مقدار زیادی از این مسائل شهری را حل کرد. باز دو مرتبه آن داستان مخالفت‌های حزب شروع شد کسانی که بهیچوجه صلاحیت نداشتند این قانون را از این کمیسیون به آن کمیسیون انداختند درحالی که قانون هائی که خیلی کمپلیکه تر از این بود و خیلی مسائل مشکلت‌تری داشت در ظرف یک‌هفته از مجلس می‌گذشت ولی این قانون ۱۶ ماه طول کشید تا از مجلس گذشت منتهی من برای اینکه این بفهمند چرا اینطور هست حتی در مجلس سنا که عده زیادی از صاحبان املاک وجود داشتند به آقای شریف امامی مراجعه کرده بودند و اعتراض کرده بودند آقای شریف امامی مرا خواستند که شما بیانید من می‌خواهم خودم اول یاد بگیرم این را بفهمم اگر من قانع شدم آنوقت در مجلس بحث خواهم کرد. من یک روز تمام تقریباً سه چهار ساعت دفتر آقای شریف امامی بودم و ایشان تمام این جزئیات را رسیدگی کرد و وقتی که تمام شد صحنه گذاشتند و در مجلس سنا بُردند و به تصویب رسانندند و در تمام کمیسیونهای سنا آقای دکتر سجادی که خیلی مرد دقیقی است دانه به دانه اینها رسیدگی کردند و این را قابل اجرا دانستند ولی خوب متأسفانه آنروزی که این قانون در مجلس می‌گذشت دو روز قبلش من از هیئت دولت برکنار شده بودم که اجراء این را دیگر من نبودم که آن ماشینی که برای اجرای این قانون پیش‌بینی کرده بودیم که این پولها

را بتوانند بگیرند این پولها نیامد به آن صورتی که پیش بینی میشد و کسانی که آمدند چون معتقد نبودند که این درست اجراخواهد شد دنبالش را نگرفتند ولی تمام کسانی که اعتراض میکردند به این قانون در عمل دیدند که غیراز این چاره‌ای ندارند و این قانون نوسازی که همه بهش اعتراض میکردند بخصوص اعضای حزب هنوز هم برقرار است و نتوانستند که این را تغییرش بدهند.

سؤال : این قانونی است که به اصطلاح قانون نوسازی و عمران شهری.

آقای انصاری : بله، اینهم یکی از ماجراهای بود که در آن زمان در گیریهایی که ما داشتیم و بخصوص با حزب ایران و نوین که از آن طرف فشارهای میآوردند ول کن نبودند برای انتصابات وزارت کشور من زیر بار نمی‌رفتم اینها از طریق قانون جلوگیری از کار ما پیش بروند.

سؤال : یعنی درواقع حزب ایران نوین حالا اگر خود نخست وزیر نه، ولی دیگرانی که در حزب بودند مداماً سعی می‌کردند که کار شما را خلاصه به سنگلاخ بیندازند.

آقای انصاری : سنگلاخ بیندازند. برای اینکه مسئله این بود حزب ایران نوین در سطح مملکت اینطور ظاهر را نشان میداد به اعلیحضرت عنوان کرده بودند که این حزب خیلی ریشه‌های عمیق دارد شاید لازم باشد در اینجا من این نکته را اضافه کنم وقتی که اینقدر در دولت و در حزب و در مطبوعات اینقدر راجع به قدرت حزب صحبت می‌کردند برای خود من یک شک پیدا شد که آیا واقعاً اینها راست می‌گویند یا اینکه اینها تمام ظاهر سازی است. یکی از معاونین من که الان وجود دارد آقای دکتر پرویز خبیر ممکن است باهش مصاحبه بکنید خوب جزئیاتش را وارد است. ما از طریق عواملی که در تمام سطح مملکت بخشدارها، فرماندارها، شهردارها، استاندارها داشتیم یک پرسشنامه تهیه کردیم راجع به امور مختلف ولی در توی این پرسشنامه در جاهای مختلف سوالاتی شده بود وقتی که این جواب‌ها می‌آمد با استفاده از آن پرسش‌ها می‌شد که قدرت حزب ایران ونوین را در مملکت ارزیابی کرد.

سؤال : منظورتان از قدرت حقیقتاً قدرت است یا محبوبیت است.

آقای انصاری : محبوبیت، یعنی جا افتادن حزب توی مردم چقدر قبول دارند چقدر استقبال من کنند از

حزب ایران و نوین واقعاً معتقدند به حزب یا نیستند. ولی اینطوری سوال نشده بود که جواب دهنده بررسد که فردا علیهاش استفاده بشود بنحوی این سوالها طرح شده بود که تکه مجموع اینها می‌شد آن جواب را به شما داد. آقای دکتر خبیر مسئول تجزیه و تحلیل این پرسشنامه‌ها بودند و با یکی دو تا همکارانشان خیلی مورد اعتمادشان بود این کار را انجام دادند. بعد از اینکه این گزارش درآمد فقط دونسخه تهیه شد یک نسخه برای اعلیحضرت یک نسخه در وزارتخاره بود و وقتی تهیه شد من فکر می‌کردم که این را بعنوان یک خدمت تقديم اعلیحضرت بکنم که اطلاع داشته باشند که این صحبت‌هایی گفته می‌شود هر حرفی پیش می‌آید و هر انتصابی پیش می‌آید هر مطلبی پیش می‌آید گفته می‌شود ببرید به حزب و ببینید حزب چه می‌گوید و من این حزب را یک فیلتر فاسدی می‌دانستم این هرچه را شما توی آن فیلتر بربیزید چیز فاسدی از توش بیرون می‌آید و اصلاً نباید توی این فیلتر ریخته بشود حقیقتش روشن بشود که اقلأً بغمند تمام این مطالب را از چه مجرائی دارند می‌گذارند تمام انتصابات تمام این چیزها هرچیزی می‌شد باید میرفت از طریق حزب وقتی که این گزارش را در یکی از شرفیابی خدمت اعلیحضرت تقديم کردیم که تمام بصورت چارت بود و رنگی که خیلی سریع می‌شود دید ملاحظه فرمودند بعد با یک حالت خیلی بیعالگی و درحقیقت ناخرسندی گفتند یعنی شما می‌خواهید بگوئید که تمام این حروفها مزخرف است من خیلی ناراحت شدم از این مسئله گفتند خیلی خوب بفرستید به دفتر مخصوص ولی این نبود که رسیدگی بشود اگر حرف مزخرف است مزخرفی اش معلوم بشود و اگر نیستش یک تصمیمی درباره‌اش گرفته بشود. برایم این مسئله پیش آمد که خود اعلیحضرت هم اینقدر معتقد نیستند که این مهمت اصلاً درست باشد یعنی این یک نمایشی است فعلًاً که به دلیل دیگری فعلًاً این نمایش را لازم هست باشد و کسی نباید این پرده‌اش را بزند کنار که آن بطن این لزومی ندارد چه هست ولی این ظاهر باید درست بشود. بله بمرحال بعد از این برداشتی که من از آن برخورد اعلیحضرت با این مسئله داشتم بكلی نظری که راجع به حزب ایران و نوین داشتم زیاد خوب نبود خیلی بدتر شد درحقیقت یعنی دیدم که اعلیحضرت خودشان هم مثل اینکه باطن ایدانند که اینها یک نمایشی است حالا این نمایش را برای چه منظورهایی لازم هست که داده بشود بجای خود اتا در عمل آنجائی که من می‌دیدم وقتی که این مکانیزم برقرار می‌شود که مقدار زیادی امور مهم دولت یعنی انتصابات مهم، طرحهای مهم، هرکاری که می‌خواهد بصورت قانون دربیاید که امور اصلی مملکت است سیستم برقرار می‌شود که باید از طریق حزب به مجلس برود و مورد بحث قرار بگیرد و قانون بشود و درملکت اجراء بشود و آن حزب خودش چنین دستگاهی هست این برایم خیلی تردید بود که این چیزهایی که توی این فیلتر ریخته می‌شود بصورت یک چیز تمیزی از آن تو دربیاید. درمرحال خودم دیگر بهش عقیده نداشتم و هر روز هم که پیش میرفت کم عقیده تر می‌شدم به این مسئله این یک مقداری کار حزب

ارتباط ما با این بود. آنوقت به دنبال این مسئله دیگری که در همین زمانها هر روز مورد مسئله شهر بود موضوع اتوبوسرانی شهر بود. همانطور که عرض کردم اتوبوسهای بودند بیشتر از یک میلیون کیلومتر کار کرده بودند و مردم هر روز صفحه‌ای اتوبوس طولانی تر، ناراحتی مردم بیشتر و رئیس شرکت واحد هم دائماً مراجعه می‌کرد که بابت تمام هزینه‌های شرکت واحد بدھی دارد دائماً مأمورین اجراء بدبالش هستند کمپانی ها مراجعه می‌کنند، کارگران هم ناراضی برای اینکه مزدشان پائین است. خوب دو راه بیشتر نبود یا اینکه دولت همانطوری که به نان کمک می‌کند به ترانسپور شهر هم کمک بکند و این چیز خیلی عجیب و غریبی نیست برای اینکه درخیلی از شهرهای عمومی دنیا شهرهای بزرگ دنیا در پایتخت ها به ترانسپور عمومی یک کمکی می‌شود. در آن زمان به شرکت واحد اتوبوسرانی کمک نمی‌شد تنها راهی که می‌میاند این بود که نرخ اتوبوس دهشاهی اضافه می‌شد و با اضافه شدن دهشاهی اقلامی توانستند که یک مقداری از این مسائل را برطرف کنند و یک مقداری هم وسائلشان را جدید بکنند. گزارشی به نخست وزیر بنده نوشتم که آقا مسئله اینطور هست و بعض رسانده بودند قرارشده بود این گزارش درمورد اتوبوسرانی در حضور علی‌حضرت درکاخ نیاوران مطرح بشود. جلسه‌ای تشکیل شد با شرکت نخست وزیر، وزیر کشور، رئیس شهربانی کسانی که مربوط بودند به امور شهری افرادشان تمام‌الان خاطرم نیست خلاصه کلامی اینکه بعد از دو ساعت بحث و نشان دادن تمام این مدارک و نشان دادن وضع شرکت واحد اتوبوسرانی روزبروز بدتر می‌شود رو به بهبود نمی‌رود و هیچ راهی یا گرفتن کمک از سازمان برنامه از برنامه دولت یا اضافه کردن نرخ راه دیگری ندارد جواب این بود که کمک کردن از محل درآمدهای عمرانی برای ترانسپور شهری که این عمل بسیار لغوی است و نباید منابع مملکتی را صرف حمل و نقل مردم تهران کرد از نظر منطق غلط نیست. دوم اینکه چون با بالا بردن قیمت نفت در زمان منصور مردم اعتصاب کردند و این اتوبوس را معمولاً دانشجویان و محصلین سوار می‌شوند کارگرانی که بسر کار می‌خواهند بروند غیره برای اینکه کارمندان دولت و اینها که همه با اتومبیل می‌روند این مال طبقه پائین هست اضافه کردن دهشاهی فشار به مردم و این را هم نمی‌شود کرد و درنتیجه کمیسیون با نتیجه صفر تمام شد و تمام حرفها زده شد و معلوم شد که باید همینطور وضع ادامه پیدا بکند. این داستان ادامه داشت هر روز شکایات جدید می‌رسید مرتباً برای به اصطلاح منحرف کردن افکار یک صحبت‌هایی می‌شد که چون ترافیک شهر باید اول ترافیک بهتر بشود تا ابوسها تندتر حرکت کنند تا درآمدشان بهتر بشود این اتوبوسی که باید در روز ۵ سرویس بکند حالا مثلًا دو سرویس می‌کند پس بروید یک کاری بکنید که ترافیک شهر درست بشود و از این صحبت‌ها که هیچ نتیجه‌ای نمیداد و روز بروز ناراحتی همان طبقه‌ای که می‌خواستیم آنها ناراحت نشوند ناراحتی‌شان بیشتر می‌شد. درکار امور شهرداریها دو مورد دیگر هم باید از لحاظ سابقه این تاریخ شفاها عرض بکنم

خدمتتان یکی موضوع به اصطلاح کارکنان شهرداریهاست و سیستم‌شان که خیلی به بررسی این کار نشان میداد که یکی از مشکلات اصلی نبودن خیلی جاها نبودن پول نیست بلکه نبودن سیستم و نبودن کارمندان با تجربه و آزموده است برای این کار. خوب چند کار بطور گاهگاهی شده بود آوردن متخصصین خارجی به ایران، آوردن مشاورین حتی ایرانی در داخل شهرداریها ولی هیچوقت اینها نتیجه کاملی نداده بود طبیعی بود این سرویس‌هایی که مردم در ایران می‌خواهند اغلب آنها که اعتراض می‌کنند سرویس‌هایی است که شنیدند در شهرهای متفرق وجود دارد و می‌گویند چرا در ایران وجود ندارد برای اینکه اگر نمی‌دانستند در شهرهای دیگر چنین چیزهایی هست در ایران هم کسی چنین چیزهایی را نمی‌خواست. كما اینکه فکر نمی‌کنم صدسال قبلش کسی راجع به امور شهری اعتراض زیادی به شهردار می‌کردیم چون نمی‌دانستند شهرداری چه خدماتی را باید تامین بکند رفت و آمد به شهرهای خارج اینهمه رفت و آمد به مالک مختلف باعث شده بود که شهروندان سرویس‌های جدید می‌خواستند برای این باید یک کادر ورزنده در امور شهری باشد امکان این نبود که تمام این شهرداریها کارمندانشان را به جاهای خارج فرستاد و آموزش داد. راهی که بنظر رسید این بود که ما چند شهر کوچک را خود شهر را مرکز بعنوان نمونه مرکز آموزش قرار بدهیم و تمام امکاناتمان را در آن شهر مرکز بکنیم که آن سیستم‌های آن شهر را درست بکنیم و اینها مرکز کارآموزی برای سایر شهرهای ایران می‌شود. این شهرها را انتخاب کردیم در منطقه شمال برای اینکه آنجا از لحاظ آب و هوا بهتر بود سبزه بود، گل بود، مردمش آرامتر بودند، و شهرهای کوچکتر تر تمیز تری بودکه بعضی‌هایشان خوب از گذشته یک خیابان اسفالتی داشتند یک خانه‌ای خوبی داشتند ده تا شهر را در شمال ما انتخاب کردیم که از جمله مثلاً یکی شهرداری رامسر بود و فعالیت‌هایمان را در این شهرها مرکز کردیم که مثلاً سلانخ خانه شهر تمیز باشد گشتارگاهش چه جور باشد یک کارخانه کوچک اسفالت اگر داشته باشد چه جور باشد برای رفت و رویش وسائلش چه جور باشد این چیزهای اولیه که توی شهر مردم مورد علاقه‌شان هست سرخیابانها اسم گذاری چطور شده باشد، پلاکهای اسمشان را بعد سایر چیزهای شهر. این طرح را گذاشتیم طرح شهرداریها نمونه و از اعتباراتی که در اختیار وزیر کشور از محل درآمدهای گمرک برای کمک به شهرداریها بود مقداری برای این کارها اختصاص دادیم و یک تعدادی کلاس تنظیم شد برای کارهای تئوری و یک مقداری کارآموزیش در این شهرهایی که وجود داشت کسی که مسئول این کار بود و شاید چون باهش مصاحبه کنید بیشتر اطلاعات بهتری به شما بدهد داریوش پیرنیا است که الان در شهر واشنگتن است این مسئول کارهای آموزشی شهرداریها نمونه بود و اینها بسیار مورد استقبال کارخانه‌های شهرداری قرار گرفت از شهرهای مختلف آدمهایی کارخانه‌هایشان می‌آمدند اینجا آموزش می‌دیدند یک دوره‌ای و در آن شهر ویرمی‌گشتند می‌رفتند به شهر خودشان. جائی گرفته شد که

آنچا مرکز پرورش گل باشد برای بقیه تمام شهرهای ایران آنچا در رامسر با بنیاد پهلوی صحبت کردیم که آن منطقه بین کازینو و دریا را برای پرورش گل برای تمام شهرهای ایران مرکز قرار داده بشود از این کارها درمنطقه شهرداریها زیاد میشد در این فاصله انتخابات انجمان شهرها پیش میآمد اینجاست که یکی از آن وقایع بسیار باید عرض کنم ناراحت کننده پیش آمد در آن زمان. من بعنوان وزیر حزبی میدانستم مسئول این کار انتخابات انجمان شهر خواهم بود بعد از حدود ۱۵ سال که انجمنهای شهر وجود نداشتند باید انجمنهای شهر دایر میشد با آقای نخست وزیر صحبت کردم حالا که دولت میخواهد امور شهری را از دستگاه دولت منتقل کند به دستگاه مردم بهتر است ما از طریق حزب کاری بکنیم که حزب افراد متناسبی که مورد قبول مردم باشند کاندید بکند که اینها انجمنهای شهر را تشکیل بدهنند که بعداز اینکه این افراد انتخاب شدند وقتی مردم دیدند ادم های موجمی هستند هم به حزب علاقه شان بیشتر میشود هم کارشهریشان درست میشود. آقای نخست وزیر خیلی استقبال کردند گفتند بسیار فکر خوبی هست در یک کمیسیونی مطرح کنید. دریک کمیسیون حزبی از وزراء حزبی آقای دکتر ناصر یگانه بودند، و چند نفر دیگر این مطلب را مطرح کردم قرار شد در آن کمیسیون که حزب بهمان طریقی که در زمان اعلیحضرت رضا شاه اطلاع میگرفتند راجع به کسانی که میخواستند که انتخاب بشوند از منابع مختلف تحقیق میکردند. قرارشده که هم از منابع دولتی مثل شهربانی، ژاندارمری، ساواک، پست و تلگراف منابع دیگر هرمنبع دیگری که ممکن بود مقامات محلی اشخاص خصوصی تحقیق بشود حزب ایران و نوین که در شهرها مورد قبول مردم چه کسانی هستند یک لیستی برای مثل اگر ۵ هکتار پوزیسیون هست ۱۵ نفر را معرفی بکنند که از توی این ۱۵ نفر کسانی که توسط تمام مؤسسات مورد قبول هستند آنها شانه زده بشوند و حزب این افراد را کاندید بکند که همانطور که دیده شده بود چون حزب کاندید میکند اینها موقفيتیشان خیلی بیشتر خواهد بود. این کمیسیون با شرکت آقای ناصر یگانه، آقای کریم پاشا بهادری، آقای عطاء الله خسروانی بنده بعنوان وزیر کشور و عضو حزب و یکی دونفر دیگر چند ماه دائز بود و افرادی را معین کرده بودیم که این صورتها و اطلاعات را تهیه میکردند و این صورتها را میآوردن در آن کمیسیون مطرح بشود که البته قسمت زیادی از این وظیفه به عهده مأمورین حزبی و وزارت کشور میافتاد مقامات شهربانی و غیره. این صورتها که آمد و مقایسه هائی که شد که چطور باشد در حدود ۲۰۰۰ اسم بود. کسانی که مثلاً در ملايروم در اعتماد مردم هستند از قصاب و نانوا بقال آدم ريش سفید و غيره و غيره اين صورت در آن کمیسیون آمد و تصویب شد که به حزب بردند بشود و حزب اينها را بصورت کاندید معرفی بکند. وقتی که آقای خسروانی این صورت را بردند به حزب روز بعد مراجعت کردند گفتند این صورت مورد قبول حزب نیست بعلتی که مقاماتی که در آنجا هستند اظهار میدارند که اگر بنا بشود که ما افرادی که

عضو حزب نیستند ما بیاییم بعنوان کاندید حزبی معرفی بکنیم این برای حزب سرشکستگی است و علاوه براین این افرادی که تابحال آمدند در حزب خدمت کردند و در این مدت‌ها اینجا بودند اینها منتظرند که یک مقام اینطوری به ایشان حزب اینها را باید کاندید بکند و اگر به اینها، اینها را ندهیم اینها از حزب می‌گذارند و می‌روند پس این درست در نمی‌آید با کارما. جواب بعضی از ماهای این بود که آقا کسی که به حزب آمده اگر برای گرفتن مقام اینطوری آمده بهتر است که عضو حزب نباشد اگر برش مقامی ندهیم ولی می‌گفتند نمی‌شود این کار را کرد. در دست رسان ندهم از این صورتی با این زحمت تهیه شده بود و هدف این بود که بیرون آمدن این افراد برای حزب وجهه ایجاد کند که حزب ایران و نوین طرفدار چنین آدمهایی هست که در شهرها که بین مردم مقبولیت دارند درست برگشت بصورتی که از حزب صورت کسانی را در این اسم اضافه کردند که وقتی که اسم کاندیدهای حزب درآمد تقریباً یک بلوائی در تمام شهرها بوجود آمد برای اینکه افراد بسیار ناجور، افرادی که در آن شهر اگر در تهران شناخته نبودند ولی در محل خودشان که شناخته بودند کسانی که به انواع و اقسام فسادها متهم بودند اسامی اینها را نمی‌گوییم که محکوم بودند ولی متهم بودند مردم اینها را آدمهایی درستی نمی‌دانستند از قاچاقچی از دزد انواع و اقسام چیزهای دیگر و شروع سیل شکایات در تمام جاها که این افراد ولی خوب حزب اعلان کرده بود این اسامی کسانی بودند که باید رسیدگی بشود. در قانون انتخابات انجمن های شهر ماده‌ای بود که کسانی که کاندید انجمن شهر می‌شوند باید یک کمیسیون تشخیص صلاحیت اینها را تائید بکند که بعد اسمشان را بتوانند برای عضویت انجمن شهر به اصطلاح کاندید بشوند. (پایان نوار ۸ ب)

شروع نوار ۹ آ

مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری نوار نهم روی یکم تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران چهارم مارس ۱۹۹۱ در بتزدا.

سؤال : جناب انصاری استدعا می کنم.

آقای انصاری : همانطور که عرض کردم برای کاندیدهای شهرداریها باید یک کمیسیون تشخیص صلاحیتی تشکیل می‌شد طبق قانون که ریاست فرماندار عضویت یا ریاست رئیس دادگستری عضویت فرمانداری هم شرائطی و چند مقام قانونی دیگری که در قانون پیش بینی شده بود. آن کمیسیون باید این اسامی را بررسی می‌کردند و کسانی که واجد شرایط عضویت انجمن شهر بودند اعلام می‌کردند. بعد مردم

می توانستند آنها را کاندید بکنند. اسامی این افراد کاندیدهای حزب ایران و نوین که منتشر شد و به ناچار در هر شهری باید به آن کمیسیون تشخیص صلاحیت می رفت کمیسیونهای تشخیص صلاحیت شروع کردند در مورد بعضی از آنها اعتراض کردن و بعضی ها را رد کردن، رد کردن آنها بعلت اینکه چون فرماندار در آن کمیسیون شرکت می کرد به ناچار مقامات حزبی اسم هرکسی را که رد می کردند فوری به نخست وزیر شکایت می کردند که آقا اسم کاندید ما را در فلان شهر فرماندار رد کرده و باید وزارت کشور حتماً یا سوسه‌ای دوانده یا اینکه اعمال نفوذی بکند که آنها درست بشود و این دعوا روزانه ادامه داشت. هر روز راجع به شهرهای مختلف، شکایت حزب به نخست وزیر و نخست وزیر به من ، من به فرماندار مقامات محلی برای رسیدگی و درگیریهای دائم اعصاب خورد کننده یک موردش را من برای شما اینجا ذکر می کنم. روز جمعه‌ای بود نزدیک ظهر آقای نخست وزیر تلفن کردند گفتند که در بندرعباس کمیسیون تشخیص صلاحیت لیست کامل اعضاء کاندید حزب ایران و نوین را رد کرده.

سؤال : در کجا ؟

آقای انصاری : در بندرعباس و این خیلی اسباب ناراحتی مقامات حزبی است و می خواهم شما فوری رسیدگی بکنید. گفتم چشم . من هرکسی را بفرستم ممکن است باز یک حرفی از تویش در بیاید شما خودتان هرکسی را می خواهید که از مأمورین وزارت کشور باشد بفرمائید آنرا بفرستم برود رسیدگی بکند گفتند یک آدم سرشناس محترمی باشد می دانستم شاپور میهن را می شناختند که استاندار سابق بود گفتم آقای شاپور میهن را بفرستم مورد قبول شما هست گفت بله. ما در بدر فرستادیم توی شهر آقای شاپور میهن را پیدا کردند آوردنده گفتیم آقای باید که شما بروید به بندرعباس و به این مسئله رسیدگی کنید که ببینید بچه مناسبت لیست اعضاء پیشنهادی حزب ایران و نوین را کمیسیون تشخیص صلاحیت همه را رد کرده، آقای میهن با وجودیکه مریض بود بیچاره قبول کرد مردم بسیار محترمی است برایش طیاره اختصاصی گرفتیم ایشان را سوار طیاره کردیم فرستادیم ایشان را به بندرعباس گفتیم به محض اینکه رسیدگی آنجا به من تلفن کنید و جریان را بگوئید ایشان رفت فردا تلفن کرد گفتیش بله ما آمدیم اینجا الان در جلسه‌ای هستیم آقای فرماندار، رئیس دادگستری ، بازپرس دادستان مقاماتی که در آنجا دست اندر کار بودند آنها تشریف دارند و ما به اینکار مشغول رسیدگی بودیم که این شکایت را مطرح کنیم آقای رئیس ژاندارمری وارد شدند گفتند آقایان احتیاج به رسیدگی ندارید ما الان در بندر یک کشتی گرفتیم پُر از مواد قاچاق و مال آقایانی است که کاندید حزب ایران و نوین هستند آنها تمامشان قاچاقچیان شناخته شده شهر هستند و به اینجهت اصلاً

مورد رسیدگی وجود ندارد همه را لیست ملغی است. آقای شاپور میهن با چنین گزارشی شبیه این جاهای دیگر زیاد داشتیم که حالا ذکر یکی یکی آنها از حوصله این نوار خارج است. مجموع اینها گرفتاریهای روزانه ما را با مقامات حزبی که روز بروز گردن کلفت تر می‌شدند خیلی خیلی بیشتر می‌کرد برای اینکه حال مجلس از اکثریت ۱۸۰ نماینده در حزب هستند و حزب هم چنان قدرتی پیدا کرده کما اینکه سخنگوی حزب را برای اینکه یکروز خلاف دستور حزب ندانسته بلند نشد که رای بدده بیرونش کردند آقای خواجه نوری را داستانش را که حتماً میدانید چطور است زهر چشمی از همه گرفته شده بود که باید هرچه حزب می‌گوید همان کار انجام بشود. بنابراین در دستگاه ما که هر روز با اینها گرفتاری داشتیم این مشکل خیلی زیادی ایجاد کرد. بالاخره من انتظار داشتم یک چیزی اتفاق بیفتند این قابل دوام نبود البته بعلت ارتباط دوستی که با هویدا داشتم دائمًا مطالب را با آن یک دو روزه در میان می‌گذاشتیم که آقا مستله یک طوری است که یک جوری شما پادرمیانی بکنید اینها به جائی نمیرسد این نوع روش برای مملکت دچار مشکل می‌کند.

سؤال : نظر هویدا چطور بود در این زمینه آیا هویدا آگاه نبود به اینکه چنین شرایطی در نحوه انتخاب کاندیدهای حزبی وجود دارد علاقه نداشت که این تصحیح بشود.

آقای انصاری : من فکر نمی‌کنم هویدا در آن زمان بقدرتی تحت فشارهای مختلف بود که شاید در عین حالی که این مطالب را می‌فهمید و با من دونفری که صحبت می‌کردیم تأیید می‌کرد برای اینکه ما خیلی دوست بودیم خیلی نزدیک بودیم اغلب اوقات کارهایی که داشتند صبح می‌گفت من رقمت صبح باهم از خانه صبحانه می‌خوردیم بر می‌گشتم می‌آمدیم توی اتومبیل به شهر توی راه صحبت می‌کردیم. اما شاید تحت فشارهایی بود من از آنها اطلاع نداشتم و می‌دیدم که در یک جاهایی میرسد طرف حزب را می‌گیرد و شاید معتقد بود یا بهش دستور داده شده بود که باید هرجور که هست این ظاهر حزبی را حفظ کرد بهر حال نتیجه این بود که ما مشغول کارهای روزانه بودیم دچار این مشکلات می‌شدیم. در این روزها بود که من یواش یواش حس کردم که هویدا روابط ما خیلی به سردی کشید و ضمناً یک شایعاتی جسته و گریخته توی مردم پخش است که تغییر دولتی می‌شود و انصاری نخست وزیر خواهد شد. برای من مطمئن بودم که اینها فقط برای زهر آگود کردن اذهان ذهن هویدا باید باشد برای اینکه چنین چیزی وجود نداشت من اینقدر تجربه داشتم که می‌دانستم اگر بنا باشد کسی که نخست وزیر بشود راهش پخش شایعه و خواستن خود آن آدم نیست راههای دیگری هستش که تصمیم گیرنده کس دیگر است از طرق دیگر است اینقدر تجربه نشان میداد به ما یاد

داده بود که چطور این مطالب انجام می‌شود فقط مسئله این را از آنجا می‌توانستم ببینم که اینها برای شکاف انداختن بین هویدا و من که فکر می‌کردند که ما باهم اینقدر نزدیک هستیم ذهن هویدا را به من مشکوک بکند اما چیزی نبود که انگشتانم را بجای خاصی بگذارم که بگویم که گفته چه گفته بعد متوجه شدم که این درست بود برای اینکه بعضی کسان آمدند بعد از اینکه یکروز در حالی که خیلی مورد مرحمت اعلیحضرت بودم من آن زمان چون روزهای سه شنبه برای عرض گزارش شرفیاب می‌شدم خدمتشان حتی آخرین سه شنبه چون میرفتند به شیراز رئیس تشریفات قریب تلفن کرد که فرمودند شما با طیاره خودشان بروید به شیراز آنجا شرفیاب بشوید شب در خدمتشان رفتم فقط اعلیحضرت بودند آقای علم بودند و من سه نفری شام خوردم و فردا برای عرض گزارش کارها خدمتشان شرفیاب شدم برگشتم تهران و هفته بعدش روز سه شنبه به من خبر دادند که تغییر دولت هست شما بایستی که استعفا بدهید. آقای دکتر یگانه تلفن کرد رفتم پهلویشان آن قهوه معروف را به بندۀ داد من از دولت بیرون رفتم و سردی روابط خودم را با هویدا حس می‌کردم در آن مدت و هیچ دلیلی غیر از سعایت این اطرافیان وجود نداشت برای اینکه موردی وجود نداشت بعد از چندماه یکی از دوستان من که در دربار کار می‌کرد الان فوت کرده رفته بود چائی برده موقعی که هویدا شرفیاب بود خدمت اعلیحضرت شنیده بود وقتی که وارد اطاق شده بود هویدا به عرض اعلیحضرت میرساند که فلانکس یعنی انصاری این حرفهای دستورات دولت را گوش نمی‌کند سعایتی کرده بود که حتماً اعلیحضرت فرمودند خوب نمی‌خواهید تغییرش بدهید. برای من خیلی این ناگهانی بود و معمولاً کسی را که از دولت بیرون می‌کردند دیگر توی دستگاه راهی نداشت. هفته بعد دیدم مطابق معمول توی مهمنیهای دربار بازهم مرا دعوت کردند و هر دفعه اعلیحضرت می‌دیدند خیلی هم اظهار مرحمت می‌کردند و حتی مهمنیهای بسیار خصوصی چند نفره دعوت می‌شدیم و هیچ برایم مشخص نبود که علت این برکناری چه باشد و بعد البته وقتی که مرا برکنار کردند مدتی گذشت اینها خود هویدا هم شاید متوجه شد این کار یعنی درحقیقت رودست خورده و کاری کرده کار صحیحی نبوده برای اینکه خیلی شروع کرد محبت کردن و بی نهایت و تا وقتی که هیئت دولت نخست وزیر بود و بعد هم که وزیر دربار شد بارها، بارها، چند بار اظهار می‌کرد بخصوص وقتی که وزیر دربار بود که خیلی آرزو داشتم که به من کمک می‌کردی اینجا بودی ولی خوب من بعد از آن نحوه‌ای که با من رفتار کردند با خودم عهد کردم که دیگر وارد کار دولت اصلًا نشوم برای اینکه خیلی در آن شرایط چه جور عرض کنم خیلی به من برخورد.

سؤال : اینکه در همان زمان طبیعی است این همان حرف اول که زده بودید کاملاً درست است برای اینکه وقتی خیلی شایع بود که شما نخست وزیر خواهید شد و این را خیلی همه جا پخش کرده بودند بعد اینکه به

چه دلیل ناگهان آیا شما چه کردید که مورد غضب اعلیحضرت قرار گرفتید درحالی که آشکارا این مسئله دوپیش کاملاً بیمورد است و هیچ چیز نبود و بعد هم که فوری مسئله سازمان شاهنشاهی قرارشده است شما با والاحضرت اشرف. یک نکته یکی دوتا داستان است که این زمانی که شما الان دارید صحبتش را می‌کنید هم زمان می‌شود با جشن‌های دوهزارو پانصد ساله.

آقای انصاری : جشن‌های دوهزارو پانصد ساله خیلی بعد از این پیش آمد تقریباً دو سال بعدش.

سؤال : شما تا ۱۳۵۰ تقریباً کی بود که وزارت کشور چه سالی بود.

آقای انصاری : بعد از اینکه من از وزارت کشور رفتم ده ماه طول کشید تا یکروزی من در شمال بودم آقای اعلم تلفن کردند به من فرمودند فردا بیایید با شما کار دارم رفتم دفترشان فرمودند که قرار شده است شما بعنوان قائم مقام والاحضرت اشرف مشغول کار بشوید و سپرستی تمام اموری که والاحضرت در ایران دارند به عهده بگیرید.

سؤال : به بخشید درست قبل از اینکه ده ماه طول کشید یک سوال دیگر می‌خواستم از شما بکنم شما در وزارت کشور بعدها اینطور بود که بخشدارها بچه‌های خیلی تحصیلکرده‌ای بودند و فوق لیسانس داشتند اینها این با دوران تصدی شما ارتباطش چه هست.

آقای انصاری : استخدام بخشدارهای لیسانسیه در زمان دکتر صدر شروع شده بود. دکتر صدر این طرح را داشت که خیلی هم طرح مفیدی بود چون بخشدارهای وزارت کشور قبلاً مربوط به زمانهای می‌شدند که هنوز قانون اصلاحات ارضی اجرا نشده بود و در سراسر مملکت بخشدارهایی که با مالکین دهات سر و کار دارند اغلب اینها کسانی بودند که درحقیقت نوکرهای مالکین سابق بودند یا جیره خور آنها بودند یک سمتی هم در وزارت کشور داشتند و آدمهای کم سواد درجه پائین. دکتر صدر که در اوائل دولت منصور وزیر کشور بود این طرح را اجرا کرد و با استخدام بخشدارهای لیسانسیه که اینها دوره می‌دیدند بخشدارهای قدیمی را تبدیل کردند در زمانی که من به وزارت کشور آمدم این بخشدارها تقریباً مستقر شده بودند منتهی کاری که در زمان من شد به این بخشدارها توجه بیشتری شد و مسئول این کار هم همین دکتر پرویز خبیر بود که مشکلاتی که اینها داشتند و تجربه بیشتری پیدا بکنند برای آنها برنامه‌های ترتیب داده

میشد که اینها کارشان بهتر پیش برود و از توی اینها خیلی جوانهای خوبی پیدا شدند و خیلی افسرهای بسیار لایقی شدند برای وزارت کشور.

سؤال: خوب حالا پس در این ده ماه که از این دوران گذشته بود شما درواقع کار خاصی نداشتید.

آقای انصاری: من هیچ کاری نداشم خانه نشین بودم در حقیقت و در آن زمان چون این برکناری بصورت خیلی سریعی پیش آمده بود شاید یک عده زیادی می‌خواستند بیایند و با من ملاقات بکنند راجع به مطالبی صحبت بکنند هر کسی از دولت شکایت داشت فکر می‌کرد حالا که مرا از آنجا مخصوص کردند من باید بنشینم همدردی با آنها بکنم از این صحبتها من این را کار صحیحی نمی‌دانستم به این جهت اصلاً. یک زمین کوچکی در رامسر داشتم شروع کردم آنجا یک خانه کوچک ۱۶۰ متری بنا کردن و از این ده ماه نه ماهش را تقریباً من در رامسر زندگی می‌کردم تا روزی که آقای اعلم به من تلفن کردند شما بباید برای این کار.

سؤال: حالا قبل از اینکه باز دوباره وارد بشویم مرا می‌بخشید یک دو تا سوال دارم یک سوال اولش مربوط به نظام هست. سوال دومش مربوط به دو تا از کسانی هستند که اینجا اسمشان را شما پردهید. شما در دو نوبت یعنی بهر حال دو زمان مختلف وزارت داشتید. یکی در زمانی که وزیر کار شدید که آن اولین وزارت شما بود بعد قبلش البته شاید بدليل اینکه معاون وزارت دارائی هم بودید باز ارتباط داشتید و در آن موضوعی که بود ارتباط داشتید بعد پس از یک دوران شش ساله یا هشت ساله کارهایی که عمدها بیشترش کارهای سازندگی بود و بعد هم البته یک مقدار زیادی کارهای سیاسی بعنوان استاندار دوباره برگشتید به دولت و این بار یک وزارتخانه خیلی مهمتری را داشتید می‌خواستم سوال بکنم از چگونگی تصمیم گیری در هیئت دولت و نحوه‌ای که مسائل مطرح میشد و احياناً اگر تفاوت‌هایی وجود داشت بین مرحله اول و مرحله دوم این را چه طور شما یعنی چگونه بود این تصمیم گرفتن.

آقای انصاری: عرض کنم در دوران دکتر اقبال که البته من بیشتر از هفت ماه وزیر کار نبودم در آن زمان وزراء اغلب وزراء خیلی با سابقه بودند و هر کدامشان اینها برای خودشان یک صاحب ادعا بودند و طرحهای داشتند فرض بکنیم مثل سرلشگر ضرغام که برای نخست وزیر باید بگوئیم تره خورد نمی‌کرد کار خودش را می‌کرد و می‌آمد آن چیزهایی که لازم بود از هیئت دولت امضاء بگیرد می‌آورد به هیئت دولت

امضاء می‌گرفت میرفت و هر کسی هم حرف میزد آنجا ایشان یک چند تا متلک می‌گفت یک مقداری شلوغ می‌کرد کسی خودش را با ضرغام در نمی‌انداخت. آدم‌هائی متینی بودند مثل آفای ناصر وزیر دارائی یا وزراء دکتر اقبال که عرض کنم کسانی بودند که بعضی‌ایشان با دکتر اقبال دوست بودند مثل دکتر ادیب یا قبلًا دکتر راجی که اینها احترام داشتند به دکتر اقبال و هرچه دکتر اقبال به اصطلاح عنوان می‌کرد آنها بحث زیادی نداشتند. اصولاً در هیئت دولتها بحث زیادی راجع به مطالب نمیشد یکی از چیزهائی که خیلی وقت گیرنده بود گذراندن تصویبنامه‌های بسیار عبیثی بود که در آنجا طبق استناد قانون باید دولت تصویب می‌کرد مثلاً تصویبنامه‌های ترک تابعیت یا تصویبنامه‌های قبول تابعیت که اینها مراحلش را گذرانده بود و بایستی در هیئت دولت تصویب می‌شد یا تصویبنامه‌هایی بود که کمیسیون‌های نخست وزیری اینها را دیده بودند و نخست وزیر تصویب کرده بود دور می‌گشت. بحث‌ها خیلی محدود خیلی محدود بود در زمان دکتر اقبال. اگر مطلبی بود دکتر اقبال خودش خیلی کم حرف میزد و همه هم می‌دانستند که وقتی که دکتر اقبال یک مطلبی را بحث می‌کند بعرض رسیده و بنابراین کسی صحبت زیادی نمی‌کرد. در آن زمان البته افرادی مثل بنده وزراء خیلی کم قدرتی بودیم که کسی اصلاً وزارت کار را اصلش را قبول نداشتند که بر سد به وزیرش.

سؤال: یعنی وزراء جوانتری.

آفای انصاری: وزراء جوان و جونیور اینها زیاد حرفی زده نمی‌شد. خیلی محدود بود خوب در آنجا مثلاً آفای وزیر شریف امامی، وزیر صنایع شریف امامی وزیر بسیار مقندری بود وارد به مطالب ایشان چیزهائی را که می‌خواست اعمال می‌کرد خیلی. وزیر دادگستری دکتر هدایتی مرد بسیار واردی بود همه به احترام دکتر اقبال زیاد صحبت نمی‌کردند. در زمان هویدا وضع کمی فرق داشت علاوه براین بحثها، تصویبنامه‌هائی که باز همانطور می‌گذشت مطالبی که بحث میشد خیلی خیلی محدود بود، خیلی خیلی محدود بیشتر وزرائی که صحبت می‌کردند مطالبی که خودشان داشتند می‌آوردند در هیئت دولت عنوان می‌کردند. کسی که همیشه خیلی صحبت می‌کرد مهندس روحانی بود مثلاً. که همیشه دو را بدست می‌گرفت یا دکتر ولیان زیاد حرف میزد دکتر آموزگار زیاد حرف نمیزد ولی اگر که حرفی میزد همه بهش خیلی احترام داشتند چون وزیر ارشد کابینه بود. روی‌همرفته هردو هیئت دولت باید عرض بکنم مطالب سیاسی مملکت در هیئت دولت بحث نمی‌شد که مثلاً صحبتی باشد درباره مؤمنت‌های مختلفی که در اجتماع هست مطالب تکنیکی بحث میشد بیشتر شبیه مثل staff meeting یک وزارت‌خانه شاید نه بعنوان هیئتی که احساس مسئولیت

مشترک داشته باشند و بخواهند که برای بردن یک هدفی و رسیدن به یک هدفی یک برنامه‌ای را اجراء بکنند چنان حالتی در دولتها اصلاً وجود نداشت. اتفاقاً وقتی که من در هیئت دولت دکتر اقبال بودم خوب حس می‌کردم من یک وزیر جوینوری هستم و خوب آنها سه سال بود که هیئت دولت تشکیل می‌شد من در آن ۷ ماه آخرش شرکت داشتم. اصلاً حرفم در رویی نداشت در آنجا برعکس در هیئت دولت هویدا حس می‌کردم که خوب بعلت دوستی با هویدا و بقیه وزراء که باهم دوست و همکار سابق بودیم حس می‌کردم که ما باید یک مقداری باهم ارتباطات بیشتری داشته باشیم که مسائل را خیلی اساسی تر بحث بکنیم و با هم اینقدر جدائی نداشته باشیم چون مسئولیت مشترک داریم بهمین جهت بود که با نخست وزیر من صحبت کردم و به آن پیشنهاد کردم می‌گفتم که اقلًا ما هرچند وقت یکدفعه اگر هفته‌ای یکبار نباشد دوهفته یکبار بعد از جلسه هیئت دولت در شام را همه باهم بخوریم و توی منازل هرکدام از وزراء باشد که اقلًا ما بدانیم یک نوع آشنائی و دوستی بیشتری پیدا بکنیم که کمک بکند در پیش بردن برنامه‌ها. نخست وزیر خیلی استقبال کرد از این مسئله گفت اولین جلسه من خودم ترتیب میدهم ، دفعه دوم هم در منزل شما گفتم بسیار خوب اولین دفعه را نخست وزیر دعوت کرد در هتل هیلتون و آنجا این مسئله را عنوان کرد تمام وزراء بودند بعضی‌ها تأیید کردند بعضی‌ها حرف نزدند دفعه دوم منزل ما بود و دفعه سومی بوجود نیامد تمام شد. یعنی وزراء آن همبستگی که باید درحقیقت باهم داشته باشند من ندیدم که بیانشان وجود داشته باشد.

سؤال : در دورانی که شما وزیر کشور بودید قسمت عمدۀ اش اردشیر زاهدی هم در وزارت خارجه بود و زاهدی با هویدا هیچ رابطه‌ای خیلی خوبی بنظر نمی‌آمد داشته باشد.

آقای انصاری : نه هیچ رابطه بد داشتند.

سؤال : چه جوری بود او در هیئت دولت شرکت می‌کرد.

آقای انصاری : نه شرکت نمی‌کرد. زاهدی در هیئت دولت شرکت نمی‌کرد. پشت سر نخست وزیر بد می‌گفت قائم مقامش را که امیرخسرو افشار بود به هیئت دولت می‌فرستاد من یادم هست در مدت مثلاً ۲۸ ماه که من وزیر کشور بودم زاهدی یکبار شرکت کرد راجع به مسئله‌ای که الان خاطرم نیست که چه بود یک مسئله‌ای بود که ایشان شرکت کرد و نخست وزیر هم خیلی ناراضی نبود از اینکه اردشیر شرکت نکند چون اردشیر در صحبت هایش تنده داشت خیلی احتمال میرفت که با بعضی‌ها درگیر بشود نه آن خودش راضی